

قلعه احمدآباد وارد و یا از ورود آنها به احمدآباد به وسیله مأمورین انتظامی جلوگیری به عمل آمده ... [گزارش در همین جا ختم می‌شود - در حاشیه] فعلاً بایگانی شود. امضاء*

* برگرفته و اقتباس از متنی که پس از اولین سالروز درگذشت مصدق در سال ۱۳۴۶ با چاپ پلیس کیسی در تهران مخفیانه منتشر شد.

توضیح ویراستر درباره گزارش فوق:

در مورد آقای علی احمدی واقعیت امر این است که هنگام مراجعت از احمدآباد ایشان را همراه با دو نفر سرنشینان اتومبیل فولکس واگن در پاسگاه ژاندارمری آبیگ جهت تحویل به زندان قزل قلعه، زندانی کرده بودند بر اثر اعتراض جمعی که از احمدآباد مراجعت می‌کردند و این که اتومبیل‌های خود را با مسدود کردن جاده، جلوی پاسگاه متوقف کرده بودند، فرمانده تاحیه که به محل رسیده بود صلاح چنین دید که برای دفع این ترحام و تسکین جاده تهران - قزوین و عوارض بعدی، زندانیان را آزاد کند لکن روز بعد سرنشینان اتومبیل از جمله آقای ژولرهای، را مقامهای امنیتی در تهران مجدداً بازداشت و برای عبرت دیگران دو سه هفته‌ای محبوس کردند.

ها قصه قصه قصه

<p> حال خودم پریش یک شنبه و دوشنبه سه شنبه و چهارشنبه مردم به شادمانی گرم ترانه خوانی ساز می‌زدن و نقاره زنجیرا یاره یاره تو بازلر و تو میدون کرده بودن چراغون دلتنگ دلتنگ شاد شدیم از ستم آزاد شدیم </p>	<p> قصه عیش و ماتم بچه‌ها چون، به شیر که خیلی هزار و پیره نوی رنگش نه خونه طلای سیاه روونه طلا ز شهر ما بود برای ما بلا بود شیر خلا رو می‌برد خوابیده بود و می‌خورد سردار پیر به روزی زد به شیر توپوزی سرداره کرد به کاری که شیر شد فراری مردم ز کار سردار خوشحال شدند و مسرور سردار پیر ز کارش شد سر بلند و مغرور سردار ما گرفتار شد روزمون شب تار سردار پیر و رونن تو قلعه‌ای نشونن گوش همه به در بود منتظر خبر بود که کی دوباره سردار گرزشو ورمیداره </p>	<p> ها قصه قصه قصه لب‌های داشمه بسته محمد علی شاه نشسته ازین طرف باد میاد لزون طرف باد میاد هوا سیاه و تاریکه کوچه تنگ و پاریکه راه نفس‌ها بسته شاخ امید شکسته بچه‌ها من قصه میگم قصه سر بسته میگم روزی و روزگاری گلی بود و بهاری سردار پیری داشتیم خیلی دوستش می‌داشتیم سردار شهر ما بود دلیر و ناقلا بود سردار پیر رشید بود برای ما امید بود یک روز و روزگاری سرداره کرد به کاری توی کتاب نوشتن با آب و تاب نوشتن بگم چه بود قصه قصه نه بلکه غصه قصه شادی و غم </p>
<p> ها قصه و ها قصه محمد علی شاه نشسته این درو واکن سلیمون اون درو واکن سلیمون قالی رو بکش تو ایوون جای بیار و قلیون دلم زغصه ریشه </p>	<p> ها قصه و ها قصه محمد علی شاه نشسته این درو واکن سلیمون اون درو واکن سلیمون قالی رو بکش تو ایوون جای بیار و قلیون دلم زغصه ریشه </p>	<p> ها قصه و ها قصه محمد علی شاه نشسته این درو واکن سلیمون اون درو واکن سلیمون قالی رو بکش تو ایوون جای بیار و قلیون دلم زغصه ریشه </p>

از دشمنان ملت	«پیدا شده یک گریه	حال تباهی داریم
دمار در میاره	رنگش آلابنگی»	دویدیم و دویدیم
سال‌های سال گذر کرد	«یه تاکسی شد جریمه	دویدیم و دویدیم
مردم و در بدر کرد ...	یه دیوونه آدمکشت»	کفش و لباس خریدیم
بچه‌ها چون گوش کنین	«یکی کشید خمیازه	به جانی که از اول راه افتادیم
شهر و سیاه پوش کنین:	زد تو سینهش دو تا مشت»	رسیدیم:
از بس غم و غصه خورد	اما خبر ندادن	راه نفس‌ها بسته
سردار پیر ما مرد ...	مردم کوچه بازار	شاخ امید شکسته
وقتی که مردش سردار	خبر خبر خبردار	ها قصه قصه قصه
هیچ کس نشد خبردار	که مرده پیر سردار.	محمد علی شاه نشسته!
روزنامه‌ها نوشتن	بچه‌ها چون وای وای!	
خبرهای قشنگی:	گریه کنیم های های!	
	روز سیاهی داریم	

هامون

تهران، اسفند ماه ۱۳۴۵

* از آرشبو آقای دکترپیشداد با تشکر از ایشان.

چند روز قبل از درگذشت دکتر مصدق، سراینده پریشان از شنیدن شایعه وفات ایشان، شعر فوق را سراسیمه به داریوش فروهر رساند!

«حتی با مرگ نیز حق مصدق ادا نشد»

گاستون فورنیه

مقدمه ویراستار

محاكمه تاریخی مصدق، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در عمل به محاکمه کودتاچیان و رژیم کودتا تبدیل شد. مصدق از اولین جلسه دادگاه نظامی در سلطنت آباد با تأکیدی رسا که «تختت وزیر قانونی» هستم، از کرسی «اتهام»، نقش دانستان را به عهده گرفت و علی‌رغم تمام محدودیتها، نه به دفاع از خود بلکه به بیان ادعای ملت ایران علیه عوامل داخلی و خارجی کودتا و نقش قدرتهای استعمارگر پرداخت. از دولت و نهضت ملی دفاع کرد؛ به بیان حقیقت مردم ایران پرداخت؛ از مبارزه و تلاش ملی برای آزادی و استقلال ایران و دموکراسی سخن گفت و توپخانه‌هایی را که سد این راه شدند، برملا کرد. بدیهی است که چنین جریانی از بدو امر با استقبال و ازدحام خبرنگاران، به ویژه فشار رسانه‌های بین‌المللی، رو به رو بود که با حضور در

دادگاه شرح آن را به تفصیل در مطبوعات داخلی و به وسعت در رسانه‌های بین‌المللی منعکس کردند.

دولت کودتا، عمداً دادگاه را در دو فرستگی تهران منعقد کرد که نزدیک مردم نباشد ولی بعد مسافت و هفتخوانی که در برابر شرکت مطبوعات و رسانه‌ها ایجاد کرد، مانع شرکت آنها نشد. مطبوعات ایران، خواه ناخواه، اهمیت و اهمیت کار بازیگر اصلی و فاتح صحنه را برای مردم دور از دادگاه، عیناً گزارش کردند.

در نوشته مستند و مفصلی از دکتر ناصر پاکدامن، تحت عنوان «محکمه مصدق یا محاکمه و محکومیت استعمار، ارتجاع و سلطنت»، شرایط حاکم بر محل محاکمه یا دقت توصیف شده است. این که منطقه از صبح ۱۸ آبان در مراقبت و نظارت کامل قوای نظامی است و این که در بیش از پنج نقطه کارت ورودیه روزنامه‌نگاران بازرسی می‌شد و این که سربازان مسلح به مسلسل و اتومبیل‌های زره پوش از روی تپه‌ها و کنار جلدها عبایران را زیر نظر داشتند... و بالاخره این که پاییز است و برگریزان درخت‌های چنار عظیم سر به فلک کشیده باغ سلطنت آباد شروع شده و دماوند بیداست... و نکته‌ای از گزارش خبرنگار روزنامه «تجدد ملی» (۱۹ آبان ۱۳۳۲) که «قله دماوند از دور بر این منظره می‌نگریست و حتی در محیط باغ... هم چشم از این جریان تاریخی بر نمی‌داشت!»^۱ بتاثر همین نوشته، و نیز گزارش جواید تهران:

در اولین جلسه دادگاه دوازده فیلمبردار داخلی و خارجی، بیست عکاس داخلی و خارجی حضور داشتند. تعداد مخبرین خارجی از چهار نفر تجاوز می‌کرد و مخبرین داخلی بیش از سی نفر بودند [...]. خبرنگاران خارجی یا فرستاده‌های روزنامه‌ها و مجلات مهم آمریکایی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، سوئدی بودند یا نمایندگان خبرگزاری‌های بین‌المللی. آقای جان بروسی مستشار سیاسی سفارت آمریکا و معاونش آقای جان هارمن هم به تماشا آمده بودند به خیال این که کشته خویی ببینند که هنگام دروست، حاضران همه مرد بودند مگر دو سه نفر که یکی همسر مخبر روزنامه «سیکاگو تریبون» بود و دیگری ملکه اعتضادی - رهبر حزب ذوالفقار - که پس از نهم اسفند ۱۳۳۱، در جریان تظاهرات ضد مصدقی، معروفیتی کسب کرده بود و از فاتحان بیست و هشت مرداد به شمار می‌رفته.^۲

به جرأت باید تأکید شود، منبع آن چه پس از محاکمه مصدق به صورت کتاب و جزوه به عنوان مدافعات وی منتشر شد و دست به دست گشت و اخباری که به تفصیل لااقل در سراسر خاورمیانه اگر نگوئیم آفریقا و خاور دور و حتی آمریکای لاتین، انعکاسی در خور پیدا کرد، گزارش‌های تفصیلی همین خبرنگاران و عکاسان و فیلمبرداران بود. به علاوه، منبع اصلی آن چه که ظرف بیست سال اخیر نیز به صورت مدافعات مصدق و جریان کامل دادگاه در چند جلد کتاب در دسترس عموم قرار گرفته، علاوه بر نامه‌ها و لوایح دکتر مصدق به دیوان کشور و یادداشت‌های سرهنگ جلیل بزرگمهر وکیل مدافع او در دادگاه نظامی، به طور عمده همین گزارش‌های مطبوعات ایران است و نه پرونده و اسناد و سوابق کار در تادرسی لرتش که معلوم نیست با آن چه کرده‌اند.

در این مورد جا دارد که یادی و نقلی از زنده یاد منوچهر مسعودی، همکار فقیدم و مشاور حقوقی دفتر ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر بشود. هنگام خدمت وظیفه، چون وکیل دادگستری و لیسانسیه حقوق بود، او را با درجه ستوان نومی وظیفه، درجه‌ای که بنا بر قاعده و قانون زمان

به تمام ایستاسیون‌های نظام اجباری وظیفه اعطا می‌شد، چند ماهی در نادرسی ارتش به کار گماشتند. به گفته خودش، کاری که به او ارجاع شد این بود که پرونده‌های سیاسی مختومه را که مورد «تیز» نبود و قبلاً مشخص کرده بودند و کتابها و عکسهایی که از خانه منبهان سیاسی ضبط شده بود همراه با یک استوار ارتش (متصدی بایگانی) برای سوزاندن، صورت مجلس می‌کرد و گروهیانی پرونده‌ها و اسناد را در کوره‌ای که برای این کار تعبیه شده بود می‌سوزاند. زنده یاد مسعودی، از جمله، از اوراق پرونده و عکسهای ضبط شده از محل اختفای زنده یاد دکتر حسین فاطمی و نیز اوراق پرونده زنده یاد بهمن قشقایی که هر دو به حکم دادگاه نظامی به قتل رسیدند، یاد می‌کرد. مسعودی با زحمت و خطر بسیار توانست مقادیری از اوراق مهم و اسناد و عکسها را با استفاده از سهل انگاری سرکار استولر، از کوره سند سوزی نادرسی نجات دهد و در محلی «امن» در اصفهان، موقتاً، به شخصی امن سپارد. «امن» که از اقوام سببی نزدیک او نیز بود، با شنیدن خبر احضار و یا بازداشت آشنایی دور، دست پاچه شد و اوراق و عکسهای تاریخی مزبور را با عجله به کوره‌ای دیگر سپرد و نابود کرد.^۲

پس از پایان دادگاه تجدید نظر نظامی و سپردن مصدق به زندان مجرد در یک ساختمان کوچک اجری لشکر ۲ زرهی تهران، دربار پهلوی از یک سو، و کارتل‌های نفتی و قهرت‌های سلطه طلب از سوی دیگر با مشاهده نتایج محاکمه و نقش مطبوعات در آن، خواستند پرده سکوت و فراموشی بر نهضت ملی و خاطره‌یاتی آن و آثار معنوی این نهضت، کشیده شود. خواستند نام مصدق را از همه جا حذف کنند. به طوری که بردن نام او در ایران از جمله اسرار مگو شد. خواستند، با زور و تفوذ در مطبوعات غربی و محافل آکادمیک و دانشگاهی نیز پرده سکوت بر آن کشند، مقام و نام مصدق را از ردیف رهبران طراز اول قرن بیستم و «جهان سوم» تنزل دهند تا کار ناتمام مصدق و تز او درباره استقلال که اساس و معیارش، کنترل و نظارت ملی در بهره‌برداری از منابع ثروت بود، فراموش شود. زمانی که مؤسسه معروف فرانسوی لاروس می‌خواست شعبه‌ای در ایران تأسیس کند، به دستور شخص محمد رضا شاه مقامات مسؤول شرط آن را حذف مصدق از دائره‌المعارف لاروس و «فرهنگ کوچک مصور لاروس» (پتی لاروس/ایلوستره)، قرار دادند لذا مطلب راجع به مصدق را از مجلداتی که در ایران عرضه می‌شد، حذف کردند تا بتوانند دکان خود را باز کنند!

توطئه سکوت حتی پس از مرگش نیز ادامه یافت. یکی از مخبرین خارجی حاضر در دادگاه مصدق، گاستون فورنیه بود او در نوشته‌ای که دو روز پس از درگذشت مصدق، در لوموند روز ۱۶ اسفند ۱۳۴۵ (هفتم مارس ۱۹۶۷) به یاد مصدق در پاریس تحت عنوان «معاصر کورش کبیر» منتشر کرد، به این توطئه اشاره کرده است.

فورنیه و همسرش، اوا فورنیه روزنامه‌نگار فرانسوی ساور پاریس، به اهمیت نهضت ملی ایران، نقش مصدق و نکبت دولت کودتا، واقف بودند گزارشها و نوشته‌های اوا فورنیه که حاضر به هیچ معامله‌ای با رژیم کودتا نبوده بنا بر آن چه که در یک دیدار از خودش شنیدم، باعث شد که نامش در لیست سیاه روزنامه نویسه‌های ممنوع الورد به ایران قرار گیرد. فورنیه که خود نیز خاطره‌های عمیق از جریان دادگاه به یادداشت، پس از شنیدن خبر درگذشت مصدق، در مقاله‌ای در خورشان

و شخصیت او، بنا بر آن چه که در بالا گفته شد، تأکید کرد که «حتی با مرگ نیز حق مصدق ادا نشد...». حق کسی که در ردیف رهبران و شخصیت‌های سیاسی نامدار قرن بیستم مانند گاندی، ملئو، دوگل، چرچیل... قرار دارد، یادآوریه‌ها و یاد بود پر و پیمان فوریه، سی و پنج سال پیش هنگامی منتشر شد که دیگران به اختصار از این خبر گذشتند و در تهران آن را فقط در چند خط مشابه در گوشه‌ای از صفحه اول اطلاعات و کیهان درج کردند.

به همین دلیل، تجدید این خاطره تلخ با انتشار نوشته فوریه که خانم سرور کسمایی زحمت ترجمه آن را کشیدمانند، در سی و پنجمین سال فقتان مصدق، مناسب به نظر رسید هر چند که برخی برداشت‌هایش با حقیقت و سیاست مصدق، به ویژه در مورد قاجاریه و سلطنت مشروطه، منطبق نیست. گزیده‌هایی نیز از چند مطلب دیگر، که همزمان در مطبوعات غربی منتشر شد از جمله، چند صطری از روزنامه محافظه کار *دیسی تاگراف* لندن که ذمی است علی‌رغم نویسنده‌اش، منتهی به مدح اضافه شده است.

و بالاخره این مجموعه را با شعر «مرثیه درخت» محمد رضا شفیعی کدکنی که روز پس از گذشت مصدق سروده است؛ گزارش‌های کوتاه از سوگواری ایرانیان و گروه‌های دانشجویی... کنفرانسیون در اروپا؛ بخش‌هایی از نامه نگارنده از تهران به تاریخ ششم فروردین ۱۳۴۶، بیست روز پس از فقتان مصدق، به ابوالحسن بنی‌صدر در پاریس، در باره وقایع روز ۱۴ اسفند ۱۳۴۵؛ و یک نوشته تحلیلی منطبق با مسائل و واقعیت‌های جاری زمان درگذشت مصدق، منقول از *ماهنامه سوسیالیسم* ارگان جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا که در آن زمان یگانه نشریه منعکس کننده نظرات جبهه ملی سوم در خارج از کشور بود و چند مطلب دیگر، تمام می‌کنیم.

هدایت متین‌دفتری

یادداشت‌ها:

^۱ نوشته دکتر ناصر پاکدامن به اعضای «علی‌هدائی» که به عنوان مقدمه در کتاب «دکتر مصدق و رسوایی فرجامی در جوان کشور» به کوشش جلیل بزرگمهر، شرکت انتشار، تهران ۱۳۶۷ صص ۹ تا ۱۲۷، منتشر شده است. صفحه ۱۲.

^۲ همان نوشته صفحه ۱۲.

^۳ لازم به تذکر است که زنده یاد منوچهر مسودی را پس از سی‌ام خرداد ۱۳۴۰ بازداشت و زندانی کردند و چندی بعد به دستور جبهه اسلام و المسلمین موسوی تبریزی - از جلالان دیروز و «رفورمانور» های امروز - که پس از قذوسی، به دستور خمینی به سمت دادستان کل انقلاب اسلامی منصوب شده بود، بدون مجازة دفاع، با قساوت و خونسردی به اتهام‌هایی مستخرج از زندان به قتل رساندند. مسودی اهل اصفهان بودند. لوایل سال‌های چهل شمس برای تحصیل به تهران آمد؛ در دانشکده حقوق دانشگاه تهران در میان فعالین سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران* و نیز حزب ملت ایران قرار گرفت؛ از فعالین جبهه ملی سوم بود؛ در سال ۱۳۴۸ در جمع موسوم به «وکلائی جوان» که در سال ۱۳۵۱ به «وکلائی پیشرو» تغییر نام دادند قرار گرفت؛ در سال ۱۳۵۶ در تشکیل و تأسیس «جمعیت حقوقدانان ایران» نقشی فعال داشت؛ در پایان سال ۱۳۵۶ «کمیته دفاع از حقوق زندانیان میهنی در ایران» به پیشنهاد او تشکیل شد.

<http://www.chebayadkard.com/>

مردی معاصر کوروش کبیر

گاستون فورنیه
ترجمه سرور کسمایی

مردی که نفت ایران را ملی اعلام کرد محمد مصدق در تهران در گذشت

نوموند مورخ ۲ مارس ۱۹۶۷

تهران، ۶ مارس - دکتر محمد مصدق، نخست وزیر سابق، که از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۰۵ در صحنه سیاست ایران بود و در سال ۱۹۵۱ نفت ایران را ملی کرده، روز یکشنبه [۱۴ اسفند ۱۳۳۵ / ۵ مارس ۱۹۶۷] پیش از طلوع آفتاب، در سن ۸۷ سالگی چشم از جهان فرو بست، او که در سال ۱۹۵۳ محکوم به سه سال حبس شده بود، پس از آزادی از زندان، در منزل خود در احمد ایلد تحت نظر پسر می‌بود.

در ژانویه گذشته، مصدق که مبتلا به بیماری سرطان فک بود به تهران منتقل شد تا مورد عمل جراحی که پسرش روی او انجام داد، قرار بگیرد. متأسفانه، چهارشنبه گذشته، مصدق دچار خونریزی مده شد و در حال کما دوباره به تهران (بیمارستان نجفیه) منتقل گشت.

روزنامه‌های روز یکشنبه، خبر درگذشت دکتر مصدق را در چند خط در گوشه‌های از صفحه اول درج کردند. بی‌آن که به مقام مهم گذشته او اشاره‌ای کرده باشند.

حتی با مرگ تیز حق مصدق ادا نشد، هر چند واپسین پیروزی‌اش بود به راستی کدام مورد را می‌توان یافت که کسی با محافل نفتی در بیفتد و در بستر خود، به مرگ طبیعی جان سپارد؛ وقتی چشم از جهان فروبست، بار آن چنان سالیان درازی را بر دوش داشت که شمار آن بر کسی معلوم نبود. هنگامی که در سال ۱۹۵۱، به قدرت رسید، گفته می‌شد که ۶۹ سال از عمرش می‌گذرد، آن هم شاید به این دلیل که حداکثر سن انتخاب شدن و ورود به مجلس ایران ۷۰ سال بود. در حقیقت، مصدق سن و سال نمی‌شناخت، تنها می‌توان به دقت گفت که او به بیانی معاصر کوروش کبیر بود.

در زمان صدارتش، رقیبان او، با مشکلی رو در رو شدند که در ایران به این شکل سابقه نداشت. مصدق مردی صادق بود و به تمام معنی شرافتمند. نه کسی می‌توانست او را بخرد و نه می‌شد او را مورد مصالحه قرار دهد و نه این که بدنام سازد. پس به استهزای او پرداختند - او را مرد بی‌زاهاپوش نامیدند - گفتند: نخست وزیری را که نشسته بر تخت‌خواب کوچک آهنی خود، با بی‌زاهای اختصاص را می‌پذیرد، چگونه می‌توان جدی گرفت؟ و همین را دلیل حقانیت شرکت نفت انگلیس و ایران قلمداد می‌کردند. گذشته از آن چون مصدق گهگاه از حال می‌رفت و کمتر دیده شده بود که هنگام راه رفتن دو آشنای بازومند زیر بغلش را بگیرند، او را دلفکی عروسکی نیز نامیدند.

اما حتی کسانی که این شایبه را دامن می‌زدند، به آن باور نداشتند و به عمق این به اصطلاح کم‌دی، خوب واقف بودند. می‌دانستند که دیگر، با ایران فساد زده نیم قرن پیش که قرار دادهای آن چنانی به آن تحمیل می‌شد، رو به رو نیستند بلکه با ایران پر عظمت کوروش سر و کار دارند. با مردمی که که از تدبیر و فرهنگ و شعر و ظرافتی بی‌نظیر در دیپلوماسی بهره‌مندند. در همین مقوله است داستان آن ایرانی سالیان دور که در دیدار با فرستاده تزار، خود را به خواب زد تا پس از آن، با کمال معذرت به او بگوید که متوجه مطلب نشده و خواهش کند که فرستاده تزار خلاصه سخنانش را مکتوب نماید، هر چند که می‌دانست مأموریت آن دیپلمات ایجاب می‌کند که مدرکی به جای نگذارد.

این ظرافت هزار ساله را مصدق به خوبی با دانشی عمیق که در فرانسه و سوئیس در قلمرو حقوق کسب کرده بود، می‌آمیخت. ما این را در دادگاه لاهه به خوبی دیدیم.

او گاه چنان از سالهای تحصیلش در پاریس یاد می‌کرد که گویی به اعماق خاطرات دنیای دیگری فرو می‌غلند و آن چه او از پایتخت ما پیش از همه به خاطر می‌آورد، بلوار راسپای بود. به سال ۱۹۵۱، پس از قتل ژنرال رزم آرا، در مسجد شاه در بازار [تهران] ظهور مصدق در صحنه سیاست ایران روینادی غیر مترقبه نبود. ژنرال رزم آرا، مهرهای آمریکایی و یکی از توطئه‌گران بی‌رحم تاریخ ایران بود. مصدق به بورژوازی ثروتمند تعلق داشت، از مالکین بزرگ بود و با قاجاریه خویشاوند بود، سلسله‌ای که یک قرن و نیم در ایران حکمرانی کرده بود و سلطنتش را رضا پهلوی، فرمانده بریگاد قزاق و پدشاه کنونی، در سال ۱۹۲۵ منقرض کرد. مصدق زمان آخرین پادشاه قاجار، در بالاترین مناصب دولتی، از جمله والی ایالت فارس و وزارت دارایی، قرار داشته. پس از استقرار رضا شاه در مقام سلطنت، گنج عزلت گزید و بین سالهای ۱۹۴۳ تا ۱۹۳۶ [۱۹۴۰ - ۱۹۴۱ صحیح است] با شایده نسبی زندان، و زندانی شدن در محل سکونتش رو به رو گشت.

اگر بخواهیم از خلال مسأله نفت به روابط پیچیده و مبهمی که بین شاه کنونی و کسی که بیش از دو سال نخست وزیرش بود، پی ببریم، باید این جزئیات را به خاطر داشته باشیم. در حالی که تاریخ سیاسی معاصر ایران بر بستری از اجساد بیجان جریان داشته است، مصدق در اوج قدرت و با این که، از جمله صدها هزار طرفدار متعصب را نیز در کنار خود داشت، نگذاشت که جان شاه به خطر افتد و سایرین را نیز وادار کرد که امنیت او را رعایت کنند. در مقابل شاه، سرنوشت مصدق را به دادگاهی سپرد که گمان می‌رفت دستور به دار آویختن او را نیز دریافت کرده است. ولی در پایان، فرمان داد که دادگاه، به محکومیتی خفیف رأی دهد. ۱۲ سال بعد، باز هم شاه تأکید داشت که به امنیت تبعیدی توجه داشته است. نگرانی‌هایی این چنین متقابل، که در مشرق زمین نادر است.

احترامی متقابل:

چه به عنوان سیاستمدار و چه به عنوان یک فرد ایرانی، مصدق قادر نبود احترامی خاص برای صاحب تاج و تخت که به گمان او فرزند یک غاصب بود، قائل باشد، اما همین مصدق بیش از

آن در سنتها و آداب و رسوم قوم و طبقه خود ریشه داشت که بی‌تأمل به ایجاد یک جمهوری ایرانی فکر کند و پایندی به سنت دیرینه پادشاهی سرزمینش، باعث می‌شد که در عین حال، نسبت به ساکن کاخ سلطنتی، آداب لازم را به جای آورد.

از سوی دیگر، چشم پوشی و گذشت شاه نسبت به مردی که او را از تخت بزیر کشیده و از کشور رانده بود در میان سایر علل دو علت اساسی داشت. فرزند رضا پهلوی قداره کش تیز، به خاطر ایرانی بودنش، عادتاً به اشرافیتی که از سلسله پیشین حمایت کرده بود به نوعی احترام می‌گذاشت. بناچار، نوک دانگن را به جوخه اعلام سپرد در حالی که چنین کاری از عهده ناپلئون اول بر نمی‌آمد. علت دیگر این که، از دید شاه، شهید ساختن از مصدق کاری خطرناک به نظر می‌رسید. ^۴ ناسازگاری اصلی آن دو البته بر سر مسأله نفت بود چرا که شاه طرفدار راه حل کلاسیک یعنی واگذاری چاه‌های نفت به شرکت‌های قدرتمند خارجی در ازای پورسانت‌های در حد ممکن قابل ملاحظه، بود. به گمان او، اختلافی هم اگر با این شرکتها وجود می‌داشت، تنها بر سر پول و پورسانت‌ها بود و بس. اصل نظارت و کنترل در بهره‌برداری مورد بحث نبود در سال ۱۹۵۰ سپهبد رزم آراء در مذاکراتش با شرکت نفت انگلیس و ایران، راجع به تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ نیز سخنی جز این نداشت و اعضای قرارداد جدید را - تنها منوط به افزایش مبلغ پورسانت‌ها کرده بود.

مصدق بر این باور بود که اگر پول بوند دارد، بوی نفت زبان بخش است و عقیده داشت که هر ملت پای شرکت‌های خارجی را به خانه خود بگشاید همزمان گردن به یوغ استعمار نهاده است و این همان صحنه‌ای است که در صطکت خود به چشم دیده بود می‌دید، شرکت نفت انگلیس و ایران است که زمام امور ایران را به دست دارد. شرکت است که دولتها را می‌آورد و از کار بر کنار می‌کند، و با افشاندن تخم فساد دادگستری و پلیس و ارتش را عملاً در دست دارد و همان است که مردم را در بی‌سوادی، فقر و نادانی و کشور را در تیره بختی نگه می‌دارد.

مصدق در تئوری کارتهایی برنده در دست داشت. کشور او کشوری بود کم جمعیت که با اندک کار عمرانی و توسعه آبیاری حاصلخیز می‌شد. دره کارون که امروزه منقطع‌های نفت خیز است، در زمان هرودت یکی از مهمترین انبارهای غله دنیا بود. از آن گذشته، ملت ایران با فقر و گرسنگی همزیستی کرده بود. مصدق می‌توانست به کارزار قدم بگذارد و مطمئن باشد که ملت ایران دندان روی جگر خواهد گذاشته چنان که در طول قرون و اعصار گذشته از خود همواره صبر و بردباری نشان نداده بود.

ملی شدن صنعت نفت

و مصدق، روز اول ماه مه سال ۱۹۵۱، در حالی که چند روزی پیش از نخست وزیریش نامی گذشت، قانون ملی شدن صنعت نفت را به تصویب مجلس رساند و این به منزله اعلام جنگ به بریتانیای کبیر بود. روسها که به نفت تماشاکر اوضاع بودند از این جریان خرسند نشدند. سفیر شوروی به او گفت: «شما را چه می‌شود؟ با انگلستان رو به احتضار وارد جنگ شما را تا از حمایت آمریکای قدرتمند برخوردار شوید؟ ... آمریکا شما را خواهد بلعید»

گفته می‌شد که روس‌ها جز به خاویار دریای خزر نمی‌اندیشند، اما در واقع باید گفت که به طور کلی نگران جنگ سرد و مرزهای قفقاز بودند.

اما ایران یک پارچه شور و هیجان بود. خیل بیکاران و کشاورزان، به درستی می‌پنداشتند که پایان استعمار و غارتگری نفتی‌ها با پایان استعمار ایشان توسط بزرگ مالکان و متنفذین و نیز زورگویی ژاندارمها مصادف خواهد شد. و می‌توانند امید به رهایی از وضع خلاف‌شان و ناسایستی که دارند، داشته باشند.

این بود که ملی کردن صنعت نفت به طرز به ظاهر غیر منتظره‌ای نسبت به اصلاحات لرضی اولویت داشت. بر طبق قانون تنها یک [دو] پنجم محصول به زارع می‌رسید و بقیه را در عمل، مالکان عمده زمین و سلفخران و رباخواران برمی‌داشتند. بر اثر همین اولویت، اصلاحات لرضی به بعد موکول شد بی‌آن که کسی لز این بابت تشویشی به خود راه بدهد. در واقع مصدق، که از حمایت تمام ملت برخوردار بود، باید به مسائل مهمتری می‌پرداخت. ابتدا باید گره لشکر پنهان مشکلات اداری را می‌گشود. فردای روزی که قانون ملی شدن صنعت نفت به تصویب رسید بریتانیا به دادگاه لاهه شکایت برد. مصدق اما حاضر به تسلیم در برابر «دستور موقت» قضات بین‌المللی نشد. لندن در نتیجه شکایت خود را به شورای امنیت فرستاد. مصدق به سوی نیویورک پرواز کرد. در آن جا به نوعی پیروزی به ظاهر چشمگیر، دست یافت. پرونده از نیویورک دوباره به لاهه برگشت. مصدق دفاع از منافع کشورش را شخصاً به عهده گرفت و دادگاه دادخواست انگلیس را عملاً مردود شناخت.^۵

اکنون دیگر، کارتل بین‌المللی نفت با عزمی جزم تصمیم گرفت که ایران را از لحاظ اقتصادی در تنگنا قرار دهد. کمبود و یا شاید نبود کارشناس نفتی باعث می‌شد که ایرانی‌ها به تنهایی قادر به جاری ساختن نفت نباشند (آن هم به خاطر آن که بریتانیای کبیر در زمان خود هشیارانه از تعلیم ایرانیان خودداری کرده بود).

از آن گذشته، دولت ایران از این پس فقط با خریدارانی رو به رو بود که هر روز از زیر بار شانه خالی می‌کردند. مصدق روابط دیپلماتیک با انگلستان را در اکتبر ۱۹۵۱ قطع کرد. از حمایت کامل مردم کوچک و بازار برخوردار بود و بدین ترتیب اختلاف دیگر جنبه کاملاً سیاسی به خود گرفت. ایالات متحده آمریکا که در زمان ترومن از او حمایت به عمل آورده بود، اینک با به سرکار آمدن ایزنهاور تاکتیک دیگری در پیش گرفت. در حقیقت نه دولت آمریکا می‌توانست دست از همکاری با انگلستان بشوید و نه شرکت‌های نفتی آمریکایی می‌توانستند روش مصدق را که سرمشق بدی برای سایر کشورهای تولیدکننده نفت در خاورمیانه می‌شد، تحمل کنند.

از سوی دیگر، حزب توده با توجه به اوضاع از مصدق پشتیبانی به عمل می‌آورد. اینک آفتابی که از شرق برخاسته بود، سایه خود را بر سرزمین ایران می‌افکند. کسی البته در ضد کمونیست بودن مصدق تردید نداشت اما کموتیست‌ها نیز در حمایت خود از مصدق جای تردید باقی نگذاشته بودند. آن گاه که حزب توده طرفدارانش را به خیابان آورد مصدق دستور تیراندازی به ارتش نداد.^۶ این بود وقایع ماه ژوئیه سال ۱۹۵۲.

کودتای سیا:

ماه تیر در ایران ماه انقلاب و خون بوده است. یک سال پیشتر، در گرمای شدید سی تیر، مردم تهران سینه چاک در برابر تانکهای قوام السلطنه و دربار ایستادند و با دادن صدها قربانی، مصدق را دوباره به قدرت رساندند. اما یک سال بعد در همان ماه رویدادها سرعت سرسام‌آوری یافتند. مخالفین مصدق عبارت بودند از ایالات متحده آمریکا، دربار و ارتش. و تنها حامی او که از تشکیلاتی منظم برخوردار بود، حزب توده بود که مصدق رغبتی به آن نداشت. مردم پیرامه پوش احساس خطر کرده بود. به همین خاطر هم با حمایت مردم مجلس را منحل کرد، وزارت جنگ^۱ را به عهده گرفت و قدرت را در دست خود متمرکز ساخت.

شاه نیز مصدق را از کار برکنار کرد و سرلشگر زاهدی را به جای او منصوب نمود. اما مصدق زیر بار نرفت و در مقابل عدم تمکین او، شاه به ناچار کشور را ترک گفت و در رم پناه گرفت. از ظاهر امر چنین برمی‌آید که گویا مصدق از این کارزار بیروز برآمده است. حتی سخن از جمهوری به میان آمد. اما در حقیقت، او دچار شتابزدگی شده بود.

دو روز پیش از ۱۹ اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲]، محفلی از تهران که محل تجمع چاقوکشان و جیب‌بران و دیگر تبهکاران بود، به کلی تخلیه شد. کاروانی به راه افتاد که به خرج ژنرال شوارتزگف، عامل سیا، کاملاً مجهز شده بود. از سوی دیگر ژنرال زاهدی در رأس بخشی از قوای مسلح و ارتش به این دسته ملحق شد و مجتماً به سوی ساختمانهای دولتی حرکت کردند و تخت اداره رادیو را اشغال کردند.

آن چه در روز ۱۹ اوت [۱۹۵۳] گذشته نزد شاهدان عینی، جز خاطره‌ای نفرت‌انگیز بر جای نگذاشت. تنها روز سقوط دولت مصدق و به توپ بستن خانه او نبود آغاز یک سلسله کشتار، ترور و تاراج بود که مدتها به طول انجامید. نظامیان، مأموران پلیس و مزدوران به بهانه ریشه کن ساختن حزب توده، به جان و مال هر کسی که مورد سوء ظن ایشان بود دست یازیدند. در این میان بسیاری از توانگران را به بند و زنجیر کشیدند که پس از تحمل شکنجه جان فرسا با پرده‌تخت مبالغه‌گزارانه آزادی خود را با خرید کنند.

این بود داستان مردی که حکومتش در عرض چند ساعت سرنگون گردید در حالی که از پشتیبانی اکثریت قریب به اتفاق مردم کشورش برخوردار بود.

چندی بعد شاه از تبعید بازگشت و در حالی که سر هر چهارراه تانکی ایستاده بود، درون اتومبیل ضد گلوله‌اش مسافتی را که بین فرودگاه و کاخ سلطنتی بود با سرعت سرسام‌آوری طی کرد. تهران آن روز شهری مرده بود.

چند هفته بعد ریچارد نیکسون، معاون ریاست جمهوری آمریکا، شخصاً به تهران سفر کرد تا نتایج اقدامات «سازنده» سیا را در محل به چشم ببیند.

کاری نموده بود جز محاکمه مصدق! محاکمهای مسخره و پایان ناپذیر که در فضایی گاه تراژیک و گاه خنده‌آور جریان داشت. نخست وزیر سابق بین دو سنکوبه کسانی را که محاکمه‌اش می‌کردند، به بازی گرفت و گویی طعنه و کنایه او گوشه چشمی به سوی کاخ شاهنشاهی داشت. انگار که به نحوی شاه را به چالش طلبیده باشد تا - بر اساس قراری مفهومی،

<http://www.chebayadkard.com/>

- طناب دار را به گردن او بیندازد آخر سر نیز حکمی شگفت‌انگیز به کار این دادگاه شگفت‌انگیز پایان داد حکم اعدامی که همه انتظارش را داشتند در عمل به سه سال حبس تبدیل شد. این حکم علی‌رغم نگرانی کسانی که به حد کافی مطلع نبودند کاملاً رعایت شد و مصدق نه در زندان، بلکه در ملک خود جان سپرد و در حالی که تحت مراقبت شدید دستگاه امنیتی بود، و تا دم مرگ و در آرامش کامل به پرورش گل‌های سرخ‌اش پرداخت.

یادداشت‌های ویراستار

^۱ عمل جراحی مومی فک فوقانی توسط دکتر اسمعیل یزدی متخصص جراحی دهان، تحت نظارت دکتر کیافر و دکتر غلامحسین مصدق - جهت بی‌هوشی فک برای آزمایش سرطان در بیمارستان نجمیه انجام شد.
^۲ پس از انجام آزمایشات در بیمارستان نجمیه، دکتر مصدق دو هفته در این بیمارستان بستری بود، سپس در منزل فرزندش دکتر غلامحسین مصدق در تهران مستقر شد، تا پایان عمر به احمدآباد بازنگشت و چند روز آخر عمرش در بیمارستان نجمیه سپری شد.

^۳ بر طبق ماده ۳۶ قانون مجازات عمومی ایران در آن زمان - «در حق مردانی که عمر آنها متجاوز از شصت سال است و هم چنین کلیه زنها ... حکم اعدام جاری نمی‌شود ...» این قانون حتی برای دادگاه نظامی هم لازم‌الاجرا بود و به این دلیل، صدور حکم اعدام علیه مصدق امکان نداشت البته در اوایل دهه ۵۰ شمسی ضمن اصلاح و تغییر بنجاه و نه ماده اول قانون مذکور، این ماده منقح‌النا شد و مجازات اعدام برای همه اعم از زن و مرد و پیر و جوان برقرار گردید.

ضمناً برخلاف برداشت فوریه از سلطنت در ایران، سلسله پهلوی، ناپلئون اول نداشتند، اگر مصدق به مجازاتی سنگین‌تر محکوم نشده، دلش افکار عمومی بود، مشاوران شاه نمی‌خواستند نفرت عمومی بیشتر علیه شاه برانگیخته شود.

^۴ چنین به نظر می‌رسد که فوریه از «لایحه قانونی اژدیاد سهم کشاورزان عمران کشاورزی» مصوب ۱۳۳۱ و نیز «لایحه قانونی انقاع عوارض دهات» مصوب آذرماه ۱۳۳۱، اطلاعی نگاشته است.

^۵ پیروزی مصدق در شورایی امنیت در یک نکته خلاصه می‌شود دولت ایران تأکید داشت که دیوان بین‌المللی دادگستری در لاهه قبل از رسیدگی به ایراد صلاحیت ایران، حق صدور دستور موقت جهت توقف عملیات خلع ید از شرکت نفت تا رسیدگی نهایی و ماهوی به شکایت بریتانیا ندارد، ولی دیوان بدون توجه به این نکته قبلاً به اکثریت آرا مبادرت به صدور دستور موقت نمود که ایران حاضر به اجرائی آن نشد. شورایی امنیت به جای صدور قطعنامه علیه ایران و الزام ایران به رعایت دستور موقت که به سود شرکت نفت بود، مسأله را برای رسیدگی و تعیین صلاحیت مجدداً به دیوان دادگستری لرجاع کرد و با نادیده گرفتن تقاضای بریتانیا، به صورتی نظر دولت ایران تأمین شد که خود یک پیروزی روشن، در آن شرایط بود!

^۶ یگانه واقعه قابل توجه مرتبط با حزب توده در تیر ماه ۱۳۳۲ (ژوئیه ۱۹۵۳)، اعتصاب ۶ تا ۱۵ تیر کارگران کوره یزخانه بود که با دخالت دکتر عالمی وزیر کار به سود کارگران کوره یزخانه حل و فصل شد.
^۷ رفیراندم برای انحلال مجلس قبل از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد انجام شد و احراز سمت و وزارت جنگ در کابینه تحت نام جدید وزارت دفاع ملی، پس از قیام سی تیر ۱۳۳۱ صورت گرفت.

<http://www.chebayadkard.com/>

دیپلماتیک، لندن

۶ مارس ۱۹۶۷

دکتر سرسرای شهرت، نام دکتر محمد مصدق نخست وزیر سابق ایران، در صدر صف طویل جمعی از رهبران ملی که به تازاج اموال بریتانیا پرداختند، از یاد نصی رود ... سرمشق واگیردار دکتر مصدق ماندگار شد. او نشان داد که یک ملت ضعیف می‌تواند یا بریتانیا در اقتد و موفق شود. لز این سرمشق، صف طولانی تجاوزه کاران اقتصادی بهره بردند. سرهنگ ناصر کانال سوئز و بالاخره تمام سرمایه انگلیس را ضبط کرد ... سیلان و اندونزی لز مصر تقلید کردند کوندا رییس جمهور زامبیا هم به این شیرینی گازی زد. یکی لز آخرین مریدان مصدق، دکتر نایرر است که بانکهای خارجی را در تانزانیا با پرداخت خسارات جزئی مصادره کرد ...»

هیگاریو، پاریس

ششم مارس ۱۹۶۷

«دکتر مصدق شخصیت خارق العاده‌ای که با ملی کردن نفت شهرت جهانی یافته بود ... در تهران در گذشت ... مصدق با آن که ظاهری نحیف و رنجور داشت دارای اراده‌ای آهنین و نیرومند در سیاست بود ...»

گازت دولوزان، سوئیس

ششم مارس ۱۹۶۷

«... او مثل حضرت یونس مقدس قدرت خود را در ضعف خود می‌دانست. او آنقدر قوی بود که با وجود وضع مزاجی نامساعدش توانست مدت پانزده سال تیز رنج ناکامی آرزوهای سیاسی خود را تحمل کند ... در سال ۱۹۵۱ مقابله کردن با قدرت دربارداری انگلستان عملی بسیار جسارت آمیز محسوب می‌شد. اما مصدق هنگامی در گذشت که سوریه از مقابله خود با شرکت (انگلیسی) نفت عراق پیروزمند بدر آمده بود ... او فقط بیک تخت آهنی و دو اطاق محقر قناعت می‌کرد. او آرمانخواه و قانع بود لز حيله‌گری ابداً داشت. هنگامی که رخت از این جهان بست احساس آرامش درونی میکرد ... شاید بزرگترین پیروزی او این بود که می‌دید چگونه سوریه توانست لوله‌های نفتی کمپانی نفت عراقی را مدت سه ماه بیندود بدون آنکه ... به شرکت امکان دهد از سیاست کهنه تهدید و ارعاب استفاده کند ...»

فرانکفورتر آلگماین، آلمان

ششم مارس ۱۹۶۷

«... اگر بر این باور باشیم که نقش او در دهه پنجاه از عوامل تعیین کننده سیاست جهانی بوده، به طریق لوتی باید اذعان داشت که در همان دوران بدون شک عاملی تعیین کننده در سیاست خاورمیانه نیز بوده است ... او به عنوان بیان کننده احساسات عموم مردم علیه دخالت بیگانگان

<http://www.chebayadkard.com/>

... در سال ۱۹۵۰ جبهه ملی ایران را بنیان گذارد ... بر اثر یک کودتای نظامی از کار بر کنار شد. کودتایی که طراحی آن به وسیله «سیا» بر کسی پوشیده نیست.»

دیلی اکسپرس، لندن

ششم مارس ۱۹۶۷

«... مردی که تنفر شدیدش به انگلستان به سقوط او انجامید ...»

تایمز، لندن

ششم مارس ۱۹۶۷

«... محبویت و صداقت او را در وطن پرستی باید برای کشورش بلیهای محسوب کرد ... او به عنوان مردی پاکدامن و مصلحتی جدی که هر گونه مداخله بیگانگان را در امور ایران رد می کرد، شناخته شد ...»

نیویورک، تایمز

۵ مارس ۱۹۶۷

در سال ۱۹۵۱، زمانی که دکتر مصدق نخست وزیر ایران بود با نشان دادن این که ترجیح دارد کشورش دچار ورشکستگی اقتصادی شود به جای این که روابط موجود با نفتیهای انگلیسی ادامه یابد دنیا را به حیرت انداخت ... وطن خواهی سرسختانه او که منجر به ملی کردن پالایشگاه عظیم نفت تحت کنترل بریتانیا در آبان شد، برایش شهرت و شخصیت جهانی بیار آورد کمتر کسی می توانست باور کند که رویای بیست ساله خود را برای ملی کردن نفت بتواند به مرحله عمل در آورد ...

از نامه یک ایرانی از آلمان

۵ فروردین ۱۳۴۶

... اساساً ایرانیان خارج از کشور امسال خودشان را عزادار میدانند جشن نوروز هم که همیشه از طرف دانشجویان برپا می شد امسال مسکوت ماند. در تمام شهرهای عمده، مجلس عزاداری برپا بود. در مسجد فرانکفورت مجلس ختم برپا بود و شب هم در شهر چند هزار نفر که از شهرهای دیگر در آنجا جمع شده بودند با مشعل دسته سوگواری تشکیل دادند. پلیس موتورسوار و پیاده همراه آنها بود. حرکت تراموای و اتومبیل در خیابانها ممنوع شد. دستگاههای فیلمبرداری تلویزیونیهای آلمان و عکاسان جراند همه جا مشغول فیلمبرداری بودند، و انبوه اهالی شهر در اطراف خیابانها این عزاداری را نظاره می کردند عکس بزرگ شده مصدق را که با گل سفید مزین شده بود جلو دسته حرکت می دادند این عکس را بعداً در مسجد قرار دادند و قریب هشتاد حلقه گل نثار آن شد. تا به حال کسی به خاطر ندارد که ایرانیان خارج از مملکت چنین احترامی،

برای یک شخصیت ایرانی قاتل شده باشند. این احساسات واقعی و قلبی بود و می‌رساند که مردم به او ایمان دارند ...»

یاد بود در پاریس

«... حضور شما امروز در این مکان مقدس به منظور تجلیل خاطرۀ دکتر مصدق خدمتگزار عالم انسانیت و همه ملت‌های ستمدیده، تجلی احترام و قدرتی کلیه ملل مسلمان و آسیایی و آفریقایی که شما نماینده آنها هستید نسبت به آن فقید کبیر ما از یکشنبه گذشته در صفا شهدای بزرگ تاریخ ایران در این عزای ملی است ... فقید کبیر ما از یکشنبه گذشته در صفا شهدای بزرگ تاریخ قرار گرفت و چنان که بالزاک متذکر گردیده است: از همه بفرهایی که به سینه خاک می‌سپاریم خون شهدا غنی‌ترین خرمن‌ها را بیار می‌آورد ...»

از خطابه مجلس یاد بود مورخ ۱۰ مارس ۱۹۶۷ در مسجد جامع مسلمانان پاریس با حضور سفرا و نمایندگان کشورها و ملل مسلمان، مدیر اتحادیه عرب، نمایندگان فدراسیونهای دانشجویان ایرانی و پانزده فدراسیون دانشجویان آسیایی و آفریقایی.

از یک خطابه ...

مجلس یاد بود دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا کمبریج - ماساچوست نهم مارس ۱۹۶۷

«... مصدق سه بار در صحنۀ سیاست ایران به طور محسوسی تجلی کرد. درباره دو مورد آن یعنی مخالفت او با سلطنت رضا شاه و جریان ملی کردن صنعت نفت همه کم و بیش مطالبی می‌دانیم ... از این دو مرحله به سرعت می‌گذریم ... می‌خواهم چند کلماتی درباره نقش بزرگ او در جریان‌ات اخیر و سالهای بلافاصله قبل از وفاتش عرض کنم ... مصدق طرح یک سازمان جدید را که بعدها به نام جبهه ملی سوم شناخته شد به مردم عرضه کرد ... گفت که رهبری جبهه باید متشکل از نمایندگان نیروهای مختلف سیاسی و اجتماعی و صنعتی باشد. توجه خاص او به دانشجویان داخل و خارج از کشور از آن جهت بود که می‌خواست نه فقط نسل جدیدی را در مبارزات شرکت دهد بلکه امیدوار بود بتواند آنان را در صف اول مبارزه قرار داده مسؤولیت ادامه مبارزات ملی را بر دوش آنها سپارد ... اما این که تا چه حد گرایشهای سیاسی جدید نیروهای ملی و طرحهای تشکیلاتی دکتر مصدق بتواند در آینده مفید واقع شود و مبارزات را به پیروزی رساند تا حد زیادی به درایت مردانگی، از خود گذشتگی و حسن ابتکار کسانی که بعد از این یار سنگین مسؤولیت ادامه مبارزات را به دوش می‌گیرند بستگی دارد.»

باختر/امروز در آمریکا

تیر و مرداد ۱۳۴۶

«... وفات رهبر نهضت ملی ایران دکتر محمد مصدق برای عموم ملل استعمار زده دنیا به خصوص ملت زجر دیده ایران مصیبتی بزرگ و جبران ناشدنی است ...»

جشن‌های نوروزی به مجالس ختم و یادآوری آن گرانبرد بزرگ تبدیل گردید و سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا و هم چنین کنفدراسیون دانشجویان ایرانی چهل روز اعلام عزاد کردند. از نیویورک تا سانفرانسیسکو، از واشنگتن تا لوس آنجلس همه جا گروه گروه دانشجویان گرد هم جمع شده در جلساتی کوچک و بزرگ از نهضت ملی ایران، ملی شدن نفت، و مبارزات پیگیر مصدق بزرگ با استبداد و استعمار، سخن می‌گفتند ...

نامه‌ای از ایران^۱

... رفتارش با مردم، بی‌بیرایگی زندگی ظاهری و باطنی وی توصیف ناپذیر بود. هیچگاه ندیده بودم که جوانان این همه برای درگذشت یک عزیز سوگوار باشند دانشجویان دانشگاه، ... و همه و همه حتی محافظان وی که او را شناخته بودند و زندانبانانش.

خارق العاده است که مردی بدون هیچ اقدام و حرکتی و حتی به صورت زندانی، این طور در دل دشمنانش رعب و وحشت ایجاد کند. و در عین ترس و وحشت از وی، برایش منتهای احترام و ستایش را قائل باشند و حتی پس از مرگ هم از جنازه و از تشییع آن و از مزارش بترسند ...

وصیت کرده بود که او را در قبرستان شهدای قیام ملی سی‌ام تیر دفن کنند. «مقامات» از اجرای این آخرین آرزوی او جلوگیری کردند و صریحاً گفتند که صانع خواهند شد. و در شور خصوصی گفته بودند که پس از مرگ هم دست از عوافریبی برنمی‌دارد ... فرزندانش گفتند پسرمان در طول عمر زیر سایه اجدی نایستاد ... و بنا بر این وی را در احمدآباد در خانه خودش، در محیطی که بیشترین سنوات عمر خود را بسر برده بود و در میان کسانی که دوستان داشت و دوستش داشته و دلرتند؛ دهقانان احمدآباد، دفن کردند.

هنگام رسیدن جنازه همه خیال می‌کردند که «آقا» برای عید به احمدآباد بازگشته‌اند. پس از وقوف به واقعیت، زنها به مانند این که عزیزترین کسان خود را از دست داده‌اند، زاری می‌کردند. یکی می‌گفت: «آقا مثل امام موسی کاظم بالاخره زنجیره‌های دست و پا را پاره کرد.» دیگری می‌گفت: «تگوئید یک آدم مرده، بگوئید یک عالم مرده» ... مدرسه دهات تعطیل شد. دختران و پسران خردسال دسته دسته می‌آمدند و بلبا بابا می‌کردند عده‌ای از پیران به طور غیر مترقبه تک تک با قرآنهاي خود ظاهر شدند و جنازه را که توی یک اطاقک چوبی در باغ عرق در گل‌های قرمز و سفید و با شاخه‌های سبز به رنگ پرچم ایران بود - اطاقکی که برخی روزهای زمستان را در آن جا می‌گفزانید و از آنان پذیرایی می‌کرد(احاطه کردند و به قرانت قرآن مشغول شدند ... آسمان ابری و غمگین بود و ابهت خاصی به این وضع می‌داد.

بهر حال، غسل و خواندن نماز و تلقین همه به دست نزدیکترین کسان وی انجام گرفت دست حتی یک نفر آدم حرفه‌ای هم در کار نبود. همه و همه‌ای که آن جا بودند، دوستش داشتند و با جان و دل به خدمتش کمر بسته بودند و نزدیکانی که خود خبر شده بودند و وسیله داشتند در محل حاضر شدند: آیت الله حاج سید رضا زنجانی، دکتر پدال‌ه سبحانی، دکتر شاپور بختیار، باقر کاظمی، محمد علی کشاورز صفر، مهندس کاظم حسینی، دکتر غلامحسین صدیقی، دلروش فروهر، عباس رادنی، پروانه فروهر، حسن پارسا، مهدی ابریشمی، هوشنگ کشاورز ... و فرزندان و نوادگانش و برادرش حاضر بودند. و همه از خرد و بزرگ و پسر و جوان دور و نزدیک در تمام مدت مثل ابر بهار گریه می‌کردند و هیچ کس مستثنی نبود ...

یاری چون نگذاشتند از مصدق نشیمی که در خور شأن وی باشد بشود، از وی نشیمی شد که با بی‌بهرایی ذاتی و سادگی زندگی روزمره وی تطبیق می‌نمود و کلیه عوامل از طبیعت گرفته تا انسان‌ها کمک کردند که بدون پیش‌بینی و تجهیز و آمادگی قبلی این مراسم خود به خود دلرایی لبتی عجیب گردد که زبان از وصف آن عاجز است ...

مصدق روز یکشنبه ۱۴ اسفند ساعت یک ربع به هفت صبح ما را ترک کرد و همان روز قبل از ظهر جنازه به احمدآباد منتقل شد. و علت این عجله هم ترس از خطری بود که دستگامی که تمام پادگان‌های مرکز را به حالت آماده باش در آورده بود (و از هر تنوع اجتماع و اعلام و آگهی و حتی آگهیهای تسلیت بدون نام و نشان هم جلوگیری کرد)، با ازدحام مردم، خود جریان را به عهده گیرد و مانع انجام مراسم حتی به این شکل هم گردد، و این تهدید شدیداً احساس می‌شد و موجود بود.

اما راجع به بیماری و علت فوت، اولاً در تمام مدتی که در تهران بودند، یک بار هم تحت عمل جراحی قرار نگرفتند، فقط دو هفته اول را در بیمارستان نجمیه بسر بردند و در آن جا یک بار از سینوسی سمت راست که همراه با فک چرک آلود شده بود شستشو و عکس برداری شد و از سلول‌ها برای تجزیه، نمونه برداری کردند، زمینه سرطانی (ولی نه خود رشد و نمو) در تجزیه، تشخیص داده شد و سپس به منزل دکتر غلامحسین مصدق منتقل شدند و هفته‌ای چند روز صبح‌ها به بیمارستان مهر برای گذاشتن برق (کوبات تراپی) می‌رفتند، آن هم همراه مهندس احمد مصدق و مأمورین و بالاخره این دوره هم تقریباً در هفته قبل از درگذشت پایان یافت [—]. اما علت فوت خوتریزی داخلی بی‌ناشی از یک «اولیبر» قدیمی بود که اخیراً پس از گذشت سالیان دراز سر باز کرده بود —

ایشان حاضر نبودند حتی برای معالجه، یک ساعت هم خاک وطن را ترک گویند ولی فرزندان پس از آمدن ایشان به تهران اجازه ادامه معالجات را در خارج به خاطر وسایل و تجهیزات بهتر، از «دستگاه» خواسته بودند ولی به آنان گفته شد چنین چیزی میسر نیست، چون تازه موفق شدیم که در آن جا سکوت برقرار کنیم و رفتن ایشان به آن جا اوضاع را مجدداً به ضرر ما مختل خواهد کرد، ولی هر پزشکی را بخواهید می‌توانید بیاورید. در جواب، مصدق ایشان گفتند لعنت بر من و هر کس دیگر که در این زمان خرج چند ها خانوار این ملت فقیر را صرف آوردن دکتر از خارجه بنماید. من خاک پای این ملت و مقدرات من از مقدرات او

جنا نیست. هر امکائی که در دلخل کشور برای معالجه وجود داشته باشد، برای من کافی است. به علاوه آوردن دکتر از خارجه توهین به اطبای ایرانی است و من حاضر به این توهین نیستم...
تهران - ششم فروردین ۱۳۴۶

یادداشت‌های ویراستار

کزیده نامهای است از هدایت مشین دفتری در تهران به ابوالحسن بنی‌صدر در پاریس که قبلاً در ماهنامه سوسیالیسمه ارگان جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا، دوره دوم، شماره (۳/ ۲۰) اردیبهشت ۱۳۴۶، بدون ذکر نام فرستنده و گیرنده منتشر شده است.

۲ در کتاب مصدق و تاریخ نوشته بهرام فرسایبی صفحه ۳۹۷ از قول زنده یاد آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی آمده است که «چندی قبل از فوت مصدق رفیق عیادتش به من گفتند که نمی‌گفتند گفتیم آنقدر می‌روم تا بگنارند اتفاقاً مانع نشدند ولی با کمال تأسف ایشان به حالی انهما بودند صحبت ممکن نبود روز فوت ایشان آقای دکتر غلامحسین [مصدق] به هویدا [نخست وزیر وقت] اطلاع داد او هم به وسیله تلفن به محمد رضا [شاه] که در آن موقع در خوزستان بود صحبت کرد که ایشان وصیت کرد در «ابن بابویه» [آرامگاه شهدای سیام تیر ۱۳۳۶] دفن شود. آن تیره بخت مانع شد و گفتند: «زنده و مردمان در احمدآباد». جنازه را حمل کردند و بردند «احمد [مصدق]» به قنری نراحت بود از این که اگر تعجیل نکنند سازمان لغتیت جنازه را از دست آنها خواهد گرفت. من هم رفتم احمد آباد از تن و مرد بیش از ۳۰ تا ۳۵ نفر بیشتر نبودند غسل آن مرحوم را همان پیرمردها دادند و نماز تغین را من عهده‌دار شده و همان جا دفنش کردم ... لیکنند تیغ (چشمان اشک آلود آیت الله) ...»

آتشی که هرگز نمی‌میرد ...

تحلیلی از ماهنامه سوسیالیسم،

ارگان جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا:

دکتر محمد مصدق، درخشان‌ترین سیمای سیاسی تاریخ نیم قرن اخیر کشور ما، در حالی که حتی در بستر بیماری نیز از کیت‌توزی و محدودیت‌های رژیم کودتا مصون نبود در پامناد روز یکشنبه چهاردهم اسفند ۱۳۴۵ در تهران درگذشت.

دکتر مصدق هشتاد و هشت [هشتاد و سه] سال زندگی کرد [...] دکتر مصدق به عنوان نماینده ملت در مجلس با سلطنت رضاخان مخالفت کرد، زیرا می‌دانست که روی کار آمدن دیکتاتور چکمه یونی حکم مرگ قانون اساسی و آزادی در ایران خواهد بود [...] مصدق جوان طعم بیلاد و اختناق را چشیده بود او می‌دانست در راهی که برگزیده دشواریها و رنجهای فرلوان قرار دارد و از زجر و حبس و تبعید و حتی مرگ در راه آزادی و سعادت مردم خود نمی‌هراسید.

مبارزه در راه این هدف، صفت ممتاز زندگی راد مردی است که مرگش اینک توده‌های مردم ایران را اندوهگین ساخته است. لو با آن که از میان اشراف ایران برخاسته بود، حتی برای یک لحظه جانب توده‌های زحمتکش و تهیدست ایران را رها نکرد. او بود که علیه وثوق الدوله خان، عاقد معاهده تنگین ۱۹۱۹، دلیرانه جنگید؛ او بود که پته دیکتاتوری سیاه رضا شاه را بر روی آب انداخت؛ او بود که با اعتبارنامهٔ عمال استعمار بریتانیا (از جمله سید ضیاء) در مجلس شدیداً مخالفت کرد؛ او بود که با نطق‌های تاریخی خود حقیقت سیاست ارتجاعی - نظامی سپهبد رزم آرا و بتد و بستهای پشت پردهٔ دولت وی را افشاء نمود؛ او بود که با تکیه بر نیروی توده‌های مردم ایران غول امپریالیسم بریتانیا را به خاک افکند و او بود که با دخالت شاه در امر حکومت مخالفت کرد و به مردم میهن ما فرصت داد که طعم آزادی و سربلندی و دموکراسی را بچشند. دستاوردهای دکتر مصدق هنوز سرمایه اصلی جنبش ملی - دموکراتیک مردم ماست. به رهبری دکتر مصدق مردم ایران از خواب گران سده‌ها بیدار شدند؛ معنای یگانگی و مسؤولیت در مبارزه سیاسی و اجتماعی را دریافتند و نیروی خود را در برابر نیروی امپریالیسم و استبداد آزمودند.

دوران نخست وزیری دکتر مصدق روزگار بیداری توده‌ها و شرکت فعال آنها در مبارزهٔ سیاسی - اجتماعی بود. از بازر و دانشگاه گرفته تا کارگاه‌ها و کارخانها و دبیرستانها و کانونهای خانوادگی شور و شوق توصیف ناپذیری برای سرکوب ارتجاع و استبداد و استعمار و به منظور کسب آزادی و استقلال کشور و هموار ساختن راه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی تودهٔ مردم را فراگرفته بود. در خارج از مرزهای ایران نام مصدق و نام میهن ما (برای نخستین بار پس از قرن‌ها) در همه جا با احترام و تحسین بر زبان می‌رفت ...

در حالی که بسیاری از «دوستان» سرشناس مصدق (از جمله کاشانی، بقائی، مکی، قنات آبادی و غیره) به تدریج خودخواهی، جاه طلبی و سود فردی خود را بر آزادی و استقلال کشور و سود خلق ترجیح دادند و به این یا آن صورت به دشمنی با جنبش ملی پرداختند دکتر مصدق از راه اصولی خود هرگز منحرف نشد و تا آخرین نفس به مبارزه ادامه داد. او نمایندهٔ همهٔ چیزهای خوب، شریف و سالمی که در اجتماع ما وجود دارد بود نمایندهٔ ایران بیدار، ایران رشد کننده، ایران آینده بود.

* * *

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم دکتر مصدق واقعیات اساسی اجتماع نیم مستعمرهٔ ما را دریافته بود. او به خوبی می‌دانست که استقلال سیاسی کشور ما بدون طرد امپریالیسم، بدون تأمین استقلال اقتصادی مفهومی نخواهد داشت. بدین سان، او به کمک اقلیت کوچکی در مجلس و با تکیه بر پشتیبانی بیدریغ اکثریت عظیمی در خارج از مجلس، مردانه علیه استعمار بریتانیا قد علم کرد و سرانجام صنایع نفت ایران را - که عمده‌ترین بخش اقتصادی غیر زراعی کشور ماست - ملی کرد.

محاصره اقتصادی امپریالیستی، تهدید بریتانیا مینی بر اعزام چتر باز و ناو جنگی و حمله به ایران، عشوهرگری و دو دوزه بازی امپریالیسم نو ایالات متحده - که هنوز دست خود را در ایران کاملاً باز نکرده بود - کار شکنیهای رنگارنگ حکومت استالین و پیروان آن در ایران، هیچ یک مصدق را از راهی که برای تأمین آزادی و استقلال ایران در پیش گرفته بود جدا نکرد. او به ملت تکیه کرده بود، هفتی جز خدمت به وطن نداشت و آینده را به روشنی می دید - می دید که اگر ملل آسیا استقلال اقتصادی خود را از راه مبارزه قاطع با استعمار تأمین نکنند همیشه به صورت کشورهای تیم مستعمره باقی خواهند ماند و در عین حال، می دید که اگر قدرت سیاسی و اقتصادی گروههای اجتماعی هوادار و متحد امپریالیسم در داخل کشور خرد نشود احتمال بازگشت امپریالیسم از میان نخواهد رفت - بدین سان، با جرأت می توان دکتر مصدق را نه تنها رهبر سیاسی مردم ایران، بلکه همچنین رهبر معنوی تمامی خلقهای آسیا در مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری به شمار آورد.

مبارزه های که دکتر مصدق آغاز کرد هنوز هم در ایران و هم در صحنه بین المللی ادامه دارد. گرچه در میهن ما سرانجام اتفاق امپریالیسم و ارتجاع و عناصر ضد ملی - و کارشکنی های دستگاه رهبری استالینی حزب توده - از یک سو و بی تجربگی و ناپختگی و ضعف سازمانی و ایدئولوژیک احزاب و گروههای پشتیبان جبهه ملی از سوی دیگر، سقوط دولت ملی دکتر مصدق را ممکن ساختند، اما ایران پس از مصدق دیگر ایران پیش از مصدق نبود و نیست: توده مردم به میزان قابل ملاحظه ای بیدار شده اند، طعم آزادی و دموکراسی را چشیده اند و سازمانهای سیاسی و مبارزان انقلابی ایران بسی تجربه گرانبها اندوخته اند و در حور بعدی که دیر یا زود فرا خواهد رسید، بی هیچ تردید از گنجینه تجربیات خویش برای واژگون ساختن قطعی دستگاه استبداد و استعمار بهره ها خواهند گرفت.

اهمیت پیروزی عظیم و تاریخی دکتر مصدق در جریان ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور گاه مانع از آنست که به دستاوردهای دیگر او توجه کنیم. اما این دستاوردها نیز هر یک به نوبه خود دارای اهمیت سیاسی و اجتماعی بزرگی هستند: دولت ملی دکتر مصدق برای نخستین بار آزادی فعالیتهای سیاسی و اجتماعی را در ایران مستقر ساخت، سانسور مطبوعات پایان یافت و آزادی کامل قلم و بیان توسعه گرفت. انتخابات مجلس دیگر چون گذشته فرمایشی و قلابی نبود و برای نخستین بار رأی مردم در بسیاری از نقاط کشور (و خاصه در مراکز شهری) نقش تعیین کننده را بر عهده گرفت.

در صحنه داخلی، دکتر مصدق تا آن جا که می توانست دست تزدان یزرگ اداری را کوتاه کرد، عناصر سالم و شریفی را به کار گماشت، بودجه نظامی را کاهش داد و کوشید تا ارتش را به صورت منافع ملت نه آلت دست دشمنان کشور در آورد، حق روستاییان را از محصول افزایش داد، بودجه دولتی را از شکل سنتی آن خارج ساخت: شیلات، بانک شاهی و تأسیسات تلفنی را ملی کرد، جلو واردات بنجل و تجملی را گرفت و در افزایش صادرات ایران پیروزمندانه کوشید. در صحنه بین المللی، دکتر مصدق برای ملت ایران شأن، حیثیت و اعتبار ایجاد نمود، جانب کشورهای نو استقلال و ضد استعمار را رها نکرد. در سازمان ملل متحد و در دادگاه لاهه، دکتر

مصنق نه تنها به عنوان نخست وزیر و رهبر جنبش ملی ایران، بلکه در نقش سخنگوی تمامی خلقهای ضد استعمار ظاهر گردید.

دکتر مصدق، حتی پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد صحنه مبارزه را ترک نکرد. او محاکمه خود را به صورت محاکمه کودتاچیان در آورد و خود در نقش وکیل مدافع خلق ایران قرار گرفت.

در سالهای تبعید در احمدآباد، دوست و رهبر ملت ما تا آن جا که از دستش ساخته بود در راه احیای مبارزه ضد استبداد و ضد استعمار کوشید. گرداگرد نام و محبوبیت او بود که «جبهه ملی» دوم به وجود آمد و به اعتبار او بود که توده‌های مردم به حمایت از این «جبهه» برخاستند. در عین حال، او از نقایص سازمانی و سیاسی و ندانم کاری و فرصت طلبی پاره‌ای از رهبران «جبهه ملی» دوم آگاه بود. او می‌دانست (و بارها در نامه‌ها و پیام‌های خود اعلام کرد) که تبدیل «جبهه» به یک حزب و مخالفت با شرکت تمامی احزاب و دسته‌هایی که همراهی جز آزادی و استقلال ایران ندارند، در آن با حفظ استقلال تشکیلاتی خویش، به جنبش ملی ضربه خواهد بود. او با آن که در احمدآباد محبوس و از گود مبارزه بیرون بود، مفهوم صحیح جبهه و وظیفه سیاسی آن را بهتر از «رهبران» جبهه ملی دوم درک کرده بود.

رهبران «جبهه ملی» دوم با جنابیی از راه مصدق و با خودنظری از اجرای پیشنهادها و توصیه‌های اصولی او، سرانجام به دشمنان ملت فرصت نفس تازه کردن دادند و جنبش ملی را به سوی شکستی دیگر رهبری نمودند.

احزاب و دسته‌ها و عناصر وفادار به راه مصدق کوشیدند تا با پیروی از توصیه‌های وی و روشن بینی سیاسی، جبهه ملی سوم ایران را با پشتیبانی معنوی و سیاسی دکتر مصدق بر پایه تشکیلاتی صحیح و برنامه سیاسی - اجتماعی واقع بینانه‌ای بنیان گذارند. اما درین مرحله کار از کار گذشته بود: دشمنان ملت با استفاده از ... خطاهای نابخشودنی رهبران جبهه ملی دوم تجهیز قوا کردند، به تار و مار کردن مبارزان و فضالان دست یازیدند و از نو برای مدتی یکه تاز میدان شدند و ... برای ملت فرصت تاریخی دیگری از دست رفت.

* * *

ما، امروز، دکتر مصدق را از دست دادیم. ملت ایران رهبری فداکار و دوستی درست اندیش و فرزندی گرانمایه را از دست داده است. اما آن چه مصدق به ما آموخت، هم‌چنان زنده و پا برجاست و راهنمای مبارزات ما خواهد بود. مصدق به ما آموخت:

- آزادی و استقلال میهن بدون واژگون ساختن دستگاه استبداد و استعمار به دست نمی‌آید.
- استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی ممکن نیست.
- ملت ایران باید به نیروی خود تکیه کند، به هیچ کشور بیگانه امتیاز اسارت‌آور ندهد و فریب دوستی ظاهری این یا آن دولت خارجی را نخورد.
- سازش یا امپریالیسم یعنی سازش با جویله‌دلر.

- استبداد و امپریالیسم نو روی یک سکه‌اند.

- تکیه به توده‌های زحمتکش تنها راه پیروزی بر دشمنان ملت است.

- جبهه ملی حزب نیست بلکه اجتماع احزاب گروه‌ها و دسته‌های مختلفی است که «برای خود تشکیلاتی دارند و مرامی جز آزادی و استقلال ایران ندارند» و همه با حقوق مساوی در راه تأمین هدفهای سیاسی - اجتماعی جبهه ملی در چارچوبی معین بدین منظور متحد می‌شوند. [...]

ماهنامه سوسیالیسم، فروردین ۱۳۴۶

نورۀ دوم شماره ۱۳۴۶/۱۹



نشانزدهم آفر

ماهنامه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی: تجلیل از مصدق

در گذشت دکتر محمد مصدق در آخرین روزهای سال ۱۳۴۵ هیأت دبیران کنفدراسیون را در مقابل وظیفهٔ مهمی بزرگی قرار داد.

یقین ما به اینکه رژیم حاکم و ضد ملی ایران از بزرگداشت خاطرهٔ پر افتخار مصدق در کشورمان هراس خواهد داشت و یا هر گونه وسیلهٔ ارباب لژ انتشار اخبار جامع در باره زندگی پر مبارزهٔ او جلوگیری خواهد نمود ما را بیش از پیش برانگیخت که در راه تجلیل با عظمتی از مصدق و آشنا نمودن دقیقتر نسل جوان ایرانی در خارج با نقش و وطنپرستانه او در پیکارش با استعمار و عوامل آن بکوشیم.

کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی با آگاهی کامل به نقش ملی و مسؤولیت خود به عنوان تنها سازمان علنی که در حال حاضر منعکس کنندهٔ خواستهها و منافع حقیقی ملتمان می‌باشد بی‌درنگ تمام تیره‌و‌پاره‌های خود را برای انجام این وظیفه بزرگ که توده دانشجویان آن را به ما محول کرده است بسیج نمود.

[...] هدف ما این بود که ملت ایران با برهان بزرگ دیگری از زنده بودن روح مبارزه در فرزندان خودش و از تصمیم قاطع آنها در راه پیکار برای نجاتش لژ بیناد دست نشاندهگان خارجی با اطلاع گردد و امید پیروزی در افراد ملتمان استوارتر و عمیقتر بشود. هیأت دبیران به عنوان یکی از اولین اقدامات، اطلاعیه‌ای به شرح زیر به تمام واحدها ارسال داشت:

اطلاعیه هیأت دبیران کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

ششم مارس ۱۹۶۷، دوستان دانشجو، هم میهتان عزیز، [...] هیأت دبیران کنفدراسیون این ضایعه اسفناک را به همهٔ ایرانیان و ایران‌دوستان تسلیت می‌گوید و از همهٔ آنان طلب می‌کند تا یاد مصدق و مبارزات او را زنده نگه‌دارند. لژ این رو هیأت دبیران کنفدراسیون از روز دوشنبه ۶ مارس ۱۹۶۷ تا روز دوشنبه ۱۳ مارس ۱۹۶۷ را عزای ملی اعلام کرده و لژ کلیه سازمانهای دانشجویی می‌خواهد که با برگزاری جلسات یاد بود، سخنرانی و مصاحبات مطبوعاتی در بزرگداشت هر چه بیشتر دکتر مصدق بکوشند.

سازمانهای دانشجویی باید روز بیست و نهم نسفند (روز ملی شدن صنایع نفت در سراسر کشور) جلساتی با شکوه و جلال ویژه ترتیب داده و در آن لژ مبارزات ضد استعماری در راه ملی کردن صنعت نفت و خدمات دکتر مصدق سخن رانند.

زنده یاد مبارزات دکتر محمد مصدق؛ پیروز یاد مبارزات ملت ایران در راه ملی کردن صنعت نفت؛ موفق یاد پیکار آشتی ناپذیر مردم ستمکش ما علیه امپریالیسم و نرتجاع.

در چهارچوب این برنامه کلیه واحدها در شهرهای خودشان مراسم مفصلی به خاطر سوگواری و تجلیل از مصدق برگزار نمودند. [...]»

۱۶ آذر، شماره ۳ و ۴، فروردین / اردیبهشت ۱۳۴۶ - مارس / آوریل ۱۹۶۷

موتیة درخت

محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشگ)

دیگر کدام روزنه دیگر کدام صبح

خواب بلند و تیره دریا را

- آشفته و عبوس -

تعبیر می کند؟

من می شنیدم از لب برگ

- این زبان سبز -

در خواب نیمشب که سرودش را

در آب جویبار، بدینگونه شسته بود:

- در سوکت ای درخت تناور!

ای آیت خجسته در خویش زیستن!

ما را

حتی امان گریه ندادند.

من، اولین سپیده بیدار باغ را

- آمیخته به خون طراوت -

در خواب برگهای تو دیدم

من، اولین ترنم مرغان صبح را

- بیدار روشنائی رویان رودبار -

در گل فشانی تو شنیدم.

دیدند پادها

کان شاخ و برگهای مقدس

- این سال و سالیان که شبی مرگواره بود -

در سایه حصار تو پیوسید

دیوار،

دیوار بیکرانی تنهایی تو -

دیوار باستانی تردیدهای من
نگذاشت شاخه‌های تو دیگر
در خنده سپیده بیالند
حتی،

نگذاشت قمریان پریشان
(اینان که مرغ یک گل نرگس* را
یک ماه پیشتر
آسان گریستند)
در سوگ ساکت تو بنالند.

گیرم،

بیرون ازین حصار کسی نیست
گیرم در آن کرانه نگویند
کاین موج روشنائی مشرق
- بر نخلهای تشنه صحراء یمن، عدن ...
یا آبهای ساحلی نیل -
از بخشش کدام سپیده‌ست
اما،

من از نگاه آینه

- هر چند تیره، تاز -

شرمندمام که: آه

در سوکت ای درخت تناوره

ای آیت خجسته درخویش زیستن،

بالین و شکفتن،

در خویش بارور شدن از خویش،

در خاک خویش ریشه دواندن

ما را

حتی امان گریه ندادند.

۱۳۴۵/۱۲/۱۵

[روزی پس از درگذشت مصدق]

* [مقصود شاعر معاصر فروغ فرخزاد است که یک ماه قبل از وفات مصدق بر اثر تصادف اتومبیل جلان خود را از

مصدق و اقتصاد (۱)

اقتصاد بدون نفت: یادداشتی بر دو مقاله بحث‌انگیز

آنا عنایت

مقدمه

مجموعه «اقتصاد بدون نفت» در «یادواره پنجاهمین سال ملی کردن صنعت نفت و تشکیل دولت ملی» مندرج در شماره قبلی آزادی، بررسی چند مقاله‌ای را که با هدف «شکستن» آن چه که نویسنده یکی از مقاله‌ها «افسانه» فراست اقتصادی مصدق دانسته، ایجاب کرده است. این نوشته کوششی است مختصر در همین زمینه که با توجه به ترجمه اثر پتريک کلاوسون و سیروس ساسان‌پور در آن مجموعه: «سیاست تعدیل و مقابله با ضربه ناگهانی کاهش اسعار» که برای نخستین بار به زبان انگلیسی در سال ۱۹۸۷ منتشر شده تهیه شده، زیرا همان‌طور که در پیشگفتار ویراستار آزادی به درستی گوشزد شده است، کلاوسون و ساسان‌پور برای اولین بار شرایط اقتصادی آن زمان را بر مبنای روشهای اقتصاد کلان تحلیل کرده و غالباً منفی‌ترین ارقام را در محاسبه به کار گرفته‌اند. لذا تحلیل آنها از شرایط آن روز نه تنها اغراق‌آمیز نبوده بلکه در حدودی نیز کمتر از واقعیت است. آنها خواسته‌اند نشان دهند که چگونه دولت مصدق برای مقابله با بحران ناشی از تحریم و در نتیجه قطع در آمد نفت از بنو امر دوراندیشانه با اتخاذ یک «سیاست تعدیل و مقابله، قوام و دوام اقتصاد کشور را ممکن ساخت و «اقتصاد ایران توانست در مدت نسبتاً کوتاهی خود را با وضعیت جدید تطبیق دهد، به طوری که در سال ۱۳۳۶، اقتصاد کشور، بدون درآمد نفت دلرای موازنه پرداختها و وضعیت مالی با ثباتی بود».

تقریباً هم‌زمان با مقاله مزبور، دو مقاله دیگر در همین موضوع در سال ۱۹۸۸ منتشر شد — یکی به قلم همایون کاتوزیان و دیگری کامران دادخواه. سپس در سال ۱۹۹۵ نقدی بر مقاله کلاوسون و ساسان‌پور به قلم محمدقلی مجد به چاپ رسید. دادخواه نیز مجدداً در سال ۲۰۰۰ مقاله‌ای دیگر به چاپ رساند که به قول خودش در «تکمیل» مقاله قبلی «بر دیدگاه مصدق نسبت به مسائل اقتصادی مورد ابتلای دولتش و تصمیمات او برای مقابله با این مسائل متمرکز شده است» (ص ۳۹).^۱

در مقاله اول، به گفته خودش، دادخواه خواسته است «بر مبنای ارزیابی واقعیات اوضاع اقتصادی زمانه‌ی مصدق، نظریه متعادلی، از این دوران پر آشوب» ارائه کند (ص ۱۰۴). با اطمینان و به تفصیل در بحثی راجع به آمار مربوط به بازرگانی، تورم و اوضاع مالی کشور، نتیجه

می‌گیرد که «قطع درآمد نفت، اقتصاد ایران را مضمحل کرد، بهبودی سیاسی کوتاه مدت مصدق را به اثبات رساند و کشور را دچار ضایعات فراوان اقتصادی - پایین رفتن سطح درآمد تورم و کمبود نمود» و در همین جهت اضافه می‌کند، در حالی که عوامل اقتصادی به خودی خود نمی‌توانست موجب شکست نهضت ملی شود، «وضع مصیبت بار اقتصادی ی بهار و تابستان ۱۳۳۲ به روشنی زمینه سرنگونی مصدق را فراهم کرد.» (ص ۱۲۵). مجد به نوبه خود، حتی با تأکیدی بیشتر، بر ارتباط وضع اقتصادی با کودتا انگشت گذاشته است. او در رد نتیجه‌گیری کلاوسون و ساسان‌پور که در سال ۱۳۳۲ «اقتصاد کشور [را] بدون درآمد نفت، دارای موازنه پرداختها و وضعیت مالی با ثباتی» دانسته‌اند، می‌گوید یکی از مفاهیم ضمنی این گفتار، این است که «مسائل اقتصادی در براندازی مصدق فقط نقش کوچکی داشت، و اگر توطئه قدرتهای امپریالیستی در کار نبود، دولت مصدق تا ابد باقی می‌ماند، و کشور را در جهت توسعه دموکراتیک هدایت می‌کرد.» و با تأسف ادامه می‌دهد که «این دیدگاه، چنان چه به نظر می‌آید تبدیل به خرد مورد قبول همگان شده است چون در حال حاضر مرتب در کتابها و رساله‌های مربوط به تاریخ ایران تکرار می‌شود» و در مقابل، مناخه دادخواه را «چالش بر قدرت و کمبایی» می‌داند که باید به آن توجه شود و برای اثبات این حرف به وسعت در مقاله خود از گردآورده‌های دادخواه استفاده می‌کند.

اما دادخواه با اطمینان خاطر در مقاله بعدی‌اش در سال ۲۰۰۰ با مراجعه به مقاله قبلی خود (۱۹۸۸) با تأکید برای همیشه متذکر می‌شود که «هرونق اقتصادی زمان مصدق افسانه‌ای است که حنایش در روشنائی روز رنگی ندارد»، و حتی این زحمت را هم به خود روا نمی‌دارد که راجع به نوشته‌های کاملاً متفاوت کاتوزیان و یا کلاوسون و ساسان‌پور درباره اقتصاد زمان مصدق اظهارنظری کند بی‌اعتناء می‌گذرد، به طوری که حتی متوجه نمی‌شود که استادش در مقاله قبلی (۱۹۸۸، ص ۱۲۸، پانویس شماره ۵) به کتاب کاتوزیان تحت عنوان «اقتصاد سیاسی ایران معاصر» که در سال ۱۹۸۱ منتشر شد به عنوان اثری علمی که وجود «بحران اقتصادی شدید این دوران» را تأیید می‌کند، دیگر پایه و اساسی ندارد، چرا که خود نویسنده در بررسی‌های بعدی‌ی قضیه، بنابر مقاله‌اش در سال ۱۹۸۸، دیگر آن گفته را قبول ندارد.

لقائلی و تحلیل با این همه اطمینان خاطر جالب توجه است ولی آیا کسی گول آن را می‌خورد؟ و با این که استدلال دادخواه و مجد خود «افسانه‌ای است که حنایش در روشنائی روز رنگی ندارد» و متأسفانه با اطلاق «شدائد اقتصادی» به زمان مصدق وقت و کاربرد دو متخصص امور اقتصادی را با بهبودی به خود مشغول داشته است! در برخورد با این دو مقاله در درجه نخست به سه میحت اصلی در نوشته‌های مجد و دادخواه باید پرداخت که عبارتند از موازنه بازرگانی؛ کارنامه صادرات در دولت مصدق؛ و مسأله تورم و در بخش آخر به نکاتی در زمینه «توسعه اقتصادی» توجه کرد.

اما قبل از ورود به مطلب باید به سه موضوع مقدماتی نیز توجه شود. اول این که سیاست اقتصاد بدون نفت، در شرایط فوق‌العاده مبارزه ملی برای آزادی و استقلال ایران، قبل از هر چیز به منزله استراتژی مقاومت بود و نه برنامه توسعه اقتصادی. هر چند، یکی از افتخارات مصدق

<http://www.chebayadkard.com/>

این است که در زمینه اقتصاد آن چه را که لازم بوده، دولت او انجام داده است. مصدق هیچ‌گاه ادعا نکرد که این سیاست جز برای مقاومت اتخاذ شده است. در واقع، او همیشه متذکر شده که هدف سیاسی استقلال بر مسائل اقتصادی اولویت داشته است. بنابر این شایسته نیست که به اشکال فوق این دوره ارزیابی شود، حتی اگر برخی از هواداران مصدق خود چنین عمل کرده باشند. دوم این که برخی از منتقدان سیاست اقتصادی مصدق تمایل به القای این شبهه داشته‌اند که بحران ناشی از ملی شدن صنعت نفت موجب دگرگونی اقتصاد رو به رشد قبل از ملی شدن نفت شد. مجدد نیز با تکیه بر این خط مبحث، زمان قبل از ملی شدن صنعت نفت را دوران رشد فوق‌العاده اقتصادی می‌دانند، اما هیچ دلیلی برای اثبات این ادعا که دلائل موجود خلاف آن را ثابت کرده است، ارائه نمی‌کنند. و به این حقایق که در فاصله پنج ساله ۱۳۲۵ الی ۱۳۲۹، حتی با وجود داشتن درآمد نفت، موازنه پرداختها در ایران، ظرف سه سال از این پنج سال دچار کسری حساب بازرگانی شده؛^۱ که در سال ۱۳۲۷ و نیز در سال ۱۳۲۹ دولت دچار کسر بودجه بود؛ و با آن که مشکلات ناشی از جنگ در زمینه صادرات غیر نفتی در سال ۱۳۲۴ برطرف شد، این صادرات تا سال ۱۳۲۹ چندان رونقی پیدا نکرد؛ و صنایع تولیدی که در زمان جنگ از رونقی برخوردار شده بودند بنابر گزارش بانک ملی ایران یا بحران صنعتی روبه‌رو شدند — تولید را کد ماند و رشد قابل ملاحظه‌ای در سرمایه‌گذاری تا سال ۱۳۳۱ یعنی یک سال پس از شروع بحران نفت، دیده نشد؛ اقتصاد کشور در سال ۱۳۲۹ متجر به تنزل قیمت‌ها و کساد (deflation) شد؛ و بالاخره این که اولین برنامه هفت ساله که در سال ۱۳۲۵ تهیه شده بود و در سال ۱۳۲۸ به تصویب مجلس رسید، آغازی جدی پیدانکرد،^۲ اصلاً توجهی نکرده است درآمد نفت در این دوران، بنابر آن چه که مصدقی علم به درستی گفته است: «حتی کفاف احتیاجات روزمره ارزی کشور را نمی‌داد»، بنابر این هر گونه اشاره بر این که بحران ناشی از ملی کردن نفت بساط اقتصاد شکوفای «مبتنی بر نفت» را بر هم ریخته است، مطلبی جز انحراف نیست.

سوم این که سال ۱۳۲۹ یعنی سال قبل از بحران نفت و سالی که تمام بررسیهای اقتصادی دوران بحران (چه منفی و چه مثبت) بر مبنای آن محاسبه شده است، به چند دلیل سالی استثنائی بود. (۱) به علت جنگ کره و رونق عمومی اقتصاد بین‌المللی ناشی از آن، صادرات غیر نفتی ایران به طوری غیر عادی بالا رفت؛ (۲) در سال ۱۳۲۹ تولید نفت ۱۸٪ زیاد شد و بر اثر آن درآمد نفت نیز از سالهای قبل بیشتر شد؛ و (۳) شاخص هزینه زندگی تنزل یافته به علاوه، هم در سال ۱۳۲۸ و هم در سال ۱۳۲۹ سطح واردات تا ۲۳٪ نسبت به سه سال پیش از آن، ارتقاء پیدا کرد که دلیل آن در مجموع از یک طرف ورود ارز بیشتری به بازار است که بر اثر سرمایه‌گذاریهای جدید و غیر معمول شرکت سابق نفت صورت گرفت و از طرف دیگر تقلیل ارزش لیره استرلینگ توسط بانک انگلیس در ماه سپتامبر ۱۹۴۹ است که قدرت خرید ریال را در برابر استرلینگ به میزان قابل ملاحظه‌ای بالا برد ولی در عین حال ارزش اضافی درآمد حاصل از نفت را در سال ۱۳۲۹ تقریباً به هیچ رساند. مشخصات غیر متعارف سال ۱۳۲۹ موجب می‌شود که محاسبات مربوط به دوران سه ساله تحریم بر مبنای این مشخصات کمتر از واقعیت جلوه کند، در صورتی که اگر این محاسبات با مشخصات دوران سه ساله ما قبل تحریم در مجموع

تطبيق شود، نتیجه کار صورت دیگری پیدا خواهد کرد. غرض از این نکته اینست که کلاوسون و ساسان‌پور و هم‌چنین کاتوزیان (مانند دادخواه و مجد) همگی سال ۱۳۲۹ را پایه قرار داده‌اند. در صورتی که اگر میانگین سه سال را پایه قرار می‌دادند، بهترین نتیجه را از آمار موجود می‌گرفتند و به نتایج مثبت‌تری رسیده بودند؛ اما در واقع در این دو مقاله با ارقام، با احتیاط و اعتدال بسیار برخورد شده است.

بازرگانی خارجی

موازنه بازرگانی خارجی و پرداختها

یکی از اهداف اصلی منتقدان سیاست اقتصادی دولت مصدق، نقی این «توهّم» است که «او توانست در شرایطی مشکل به صورتی بین واردات و صادرات ایران موازنه برقرار کند». دلیل اوج‌گیری این «افسانه» را هم کامران دادخواه در مقاله‌اش (۱۹۸۸)، اتکاء محاسبان، بر ارقامی مخدوش می‌داند:

«معنای این ادعا و ادعاهای مشابه آن اسناد گمرکی ایران است که در فاصله بین ۱۹۵۰ و ۱۹۵۳ حکایت از افزایش صادرات غیرنفتی ایران به میزان ۱۲۹٪ در حجم و ۱۳۶٪ در ارزش می‌کنند. جمع کل صادرات را از جمع کل واردات (که به همان میزان سال ۱۹۵۰ باقی مانده بود)، با وجود نژ بین رفتن درآمد نفت در این فاصله - بیشتر نشان می‌دهد. صادرات به ظاهر رو به افزایش بود زیرا واردات را با نرخ پایین‌تر رسمی اسعار محاسبه کرده‌اند در صورتی که ارزش صادرات با نرخ ارز آزاد در بازار تعیین شده است. لذا همان‌طور که می‌توان دید، صادرات به میزان ۷ میلیارد ریال در سال ۱۹۵۲ نسبت به واردات افزایش داشت [نگاه کنید به جدول *ای/ب/م/ف* (۳)، برای ارقام مورد نظر دادخواه]»

مجد نیز از همین ارقام و استدلال در نقد تحلیل کلاوسون و ساسان‌پور درباره تجارت خارجی، استفاده کرده است. حال آن که کلاوسون و ساسان‌پور (همانند کاتوزیان و علم) در نتیجه‌گیری خود اشاره می‌کنند که کسری حساب بازرگانی خارجی ایران در زمان محاصره اقتصادی و تحریم کاملاً مرتفع نشد و ارقام مورد نظر آنها صحبت از یک بیلین ریال کسری حساب در سال ۱۳۳۱ و ۲/۴ بیلین ریال در سال ۱۳۳۲ می‌کند که به طور کلی این ارقام از میانگین کسری حساب در ستوات ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ کمتر است. بنابر این استدلال می‌کنند که سیاست دولت در زمان تحریم خرید نفت از ایران به شکلی مؤثر توانست فاصله بین واردات و صادرات را کم کرده و به صورتی مهار کند. علی‌رغم مشکلات زمان، آنها اشاره می‌کنند که ذخائر ارزی قابل استفاده (یعنی ذخائری که طبق قانون پشتوانه اسکناس، به پشتوانه اختصاص نداشت) در قیاس با واردات سال قبل، با تقلیل اندکی مواجه بود و از معادل ۲/۹ ماه ارزش واردات قبل نژ تحریم فقط به ۲/۵ ماه ارزش واردات در اوج تحریم کاهش یافت - ذخائر ارزی بسیاری از کشورهای صنعتی برای واردات برحسب تعداد ماهها در این زمان کمتر از ذخائر ایران بود؛ البته مجد این استدلال را قبول نمی‌کند و می‌گوید عملکرد «متوسط» بخش صادرات در زمان مصدق (که بعداً از آن صحبت خواهیم کرد)، و یک کسری حساب بازرگانی معادل ۱۲۵٪

ارزش صادرات (که از ارقام مندرج در مقاله دادخواه گرفته است) به این معنی است که ذخائر ارزی ایران در صورتی که کودتا نمی‌شد، به سرعت تمام می‌شد.

مجدد ضرورت مبتنی بودن هر گونه تحلیل درباره اقتصاد دوره مصدق را بر اطلاعات «دقیق»، مرتب یادآوری می‌کند (ص ۴۵۱) و اعلام می‌کند یکی از مقاصد اصلی مقاله‌اش اینست که نشان دهد اطلاعات مورد استفاده کلاوسون و ساسان‌پور «تأغراق آمیز و غیر قابل اطمینان است» (ص ۴۵۶). تا آن جایی که مربوط به بازرگانی خارجی است، یگانه ارزیابی آماری او تکرار پرداخته شده‌ای از نکته دادخواه در باره آمار سالانه گمرکی است. مجد با اطمینان خاطر می‌گوید که آمار مورد بحث موجب انحراف است (ص ۴۵۴) زیرا «زمانی که واردات براساس نرخ پایین رسمی ارز، ۱ دلار = ۲۲ ریال، محاسبه شده است، صادرات را با نرخ بالاتر بازار آزاد، ۱ دلار = ۹۰ تا ۱۲۰ ریال، محاسبه کرده‌اند». به این ترتیب می‌خواهد القاء کند که این نرخ در سراسر دوران مصدق وجود داشته است. اما در واقع، نرخ بالاتر از صد ریال فقط زمانی کوتاه در تابستان ۱۳۳۲ پیدا شد و میانگین نرخ ارز آزاد در سال ۱۳۳۲ معادل یک دلار = ۹۶/۵ ریال بود در حالی که در سال ۱۳۳۰ میانگین - ۵۸ ریال و در سال ۱۳۳۱ در حدود ۸۰ ریال بوده است.

به علاوه، مجد یا متوجه نشده و یا شاید فراموش کرده است به خواننده خود بگوید که منبع ارقام مورد استفاده کلاوسون و ساسان‌پور همان صندوق بین‌المللی پولی است که هم او و هم دادخواه آن را بیش از منابع دیگر مورد اعتماد می‌دانند. برداشت هر کس از این گفته، به ویژه کسانی که به کار کلاوسون و ساسان‌پور دقت نکرده‌اند، اینست که نتایج کار خود را از ارقام «غیر دقیق» گمرک ایران گرفته‌اند. بنابر این، مجد به تفاوت عظیم ۱۲۵٪ کسری حساب بازرگانی نسبت به ارزش صادرات به شرح جدول آماری صندوق بین‌المللی پول که مورد استفاده دادخواه می‌باشد، و تناسبهای ارقام جدول دیگر صندوق بین‌المللی پول که مورد استناد کلاوسون و ساسان‌پور قرار گرفته است، توجه نمی‌کند. در واقع یگانه استناد او به تفاوت ارقام این دو جدول به شرح زیر است:

«بنابر ارقام مورد استناد کلاوسون و ساسان‌پور، واردات ایران از ۱۸۹ میلیون دلار در سال ۱۹۵۰-۱۹۵۱ [۱۳۲۹] به مبلغ ۱۱۸ میلیون دلار در سال ۱۹۵۲-۱۹۵۳ [۱۳۳۱] کاهش پیدا کرد. بنابر دادخواه، صادرات از مبلغ ۲۵۸ میلیون دلار به ۱۵۸ میلیون دلار تقلیل یافته ارزش صادرات ۷۰ میلیون دلار بود. در نتیجه ... کسری حساب بازرگانی ۸۷ میلیون دلار بود. کلاوسون و ساسان‌پور معتقدند که این رقم قابل کنترل است.» (مجدد ص ۴۵۵).

اما باید یادآور شد که مبلغ ۸۷ میلیون دلار مزبور، بنابر ارقام جدول مورد استناد دادخواه کسری حساب بازرگانی سال ۱۹۵۲ میلادی است. ارقام دلاری کلاوسون و ساسان‌پور برای سال ۱۳۳۱ هجری شمسی حاکی از ۲۰/۲۹ میلیون دلار کسری حساب بازرگانی است.

در زمینه آمار مربوط به بازرگانی خارجی، پاسخ به دو مسأله واجب به نظر می‌رسد. مسأله اول مربوط به نحوه محاسبه ارزش واردات و صادرات، در سالنامه‌های گمرکی ایران است. مسأله دوم مربوط به تعارض قابل توجه ارقام جدولهای مختلف صندوق بین‌المللی پول و علت این تعارض است.

مجد و دادخواه لרزش و اعتبار آمار گمرک ایران را با استناد به نظر قواد روحانی در بحشی که با مصطفی فاتح دربارهٔ اوضاع اقتصادی این دوران داشته است، مورد سؤال قرار دادند. در حالی که نظر روحانی در این باره که لرزش صادرات با بهای لرز آزاد تعیین می‌شد، مبتنی بر یک سوءتفاهم اساسی است. سازمان گمرکات، لرزش صادرات را بر مبنای نرخ ارز در بازار آزاد در هیچ دورهای محاسبه نکرده است. بلکه محاسبه‌اش بر مبنای بهای عمده فروشی کالا به ریال در بندر مبدأ است. تفاوت این دو روش قابل ملاحظه است. تفاوت به این معنی است که چه در سنوات ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ و چه در سالهای قبل و بعد از آن، برخلاف نظر دادخواه که ارقام صادرات اغراق آمیز بوده، ارقام اندازهٔ گمرک احتمالاً لرزش صادرات را کمتر از لرزش واقعی درآمد ارزی آن، نشان می‌دهد.

تکتة مهم دیگر مربوط به نحوهٔ محاسبهٔ ارزش واردات در این دوره است که معمولاً بر اساس نرخ رسمی اعمار محاسبه می‌شد، یعنی یک دلار = ۳۲ ریال. اما از تابستان ۱۳۳۰ به مدت دو سال تا پایان ۱۳۳۱ اساس محاسبه تغییر کرد. در مورد واردات اجناس ضروری، مبنای محاسبه را نرخ رسمی به اضافهٔ ۹ ریال و در مورد کالاهای غیر ضروری نرخ رسمی دلار به اضافهٔ ۱۲/۷۵ ریال قرار دادند. به عبارت دیگر، دولت مصدق از نظام ارزی چند نرخی برای خود فریبی استفاده نکرد بلکه کوشش کرد تصویر روشنی از لرزش تجارت خارجی به دست دهد. در سال ۱۳۳۲ که تفاوت نرخ رسمی با نرخ بازار آزاد زیادتر شده بود، دولت مجدداً محاسبهٔ لرزش واردات را به شکل سابق برگرداند. اما ارقام واردات را جداگانه نیز بر اساس نرخ ارز در بازار آزاد یعنی بهای «تصدیق صادرات» که جهت اجزای واردات صادر می‌شد، محاسبه می‌کرد.

جدول تجارت خارجی ایران

در مورد مسأله دوم - تعارض جدولهای گوناگون صندوق بین‌المللی پول - ارقام مورد بحث را در جدول شماره ۱ به ترتیب در سه قسمت در کنار ارقام گمرکی، تحت عنوان - آی. ام. اف. (۱) و (۲) و (۳) ذکر کرده‌ایم:

آی. ام. اف. (۱) شامل ارقامی است که مورد استفاده کلاوسون و سامان‌پور، کاتوزیان، و مصطفی علم قرار گرفته است؛ آی. ام. اف. (۲) مجموعه‌ای است بینابینی که جهت روشن کردن روال صندوق بین‌المللی پول در تغییر محاسبات خود آورده‌ام؛ آی. ام. اف. (۳) شامل مجموعه‌ای است که مورد استفاده و استناد دادخواه و مجد قرار گرفته است. ارقام هر سه مجموعه از آماری است که بانک ملی ایران در اختیار آی. ام. اف. گذاشته است (به این ترتیب اطلاق آی. ام. اف. به عنوان منبع اصلی این ارقام، همراه کننده است).

۱- ارقام گمرکی ایران

ارقام جدول از کتاب «توسعه اقتصادی در ایران ۱۹۰۰-۱۹۷۰» نوشته جولین بهاریز برداشته شده است. باید توجه داشت که ارقام واردات در این ستون شامل واردات معاف از حقوق و عوارض گمرکی نمی‌باشد که در سنوات قبل از ملی شدن نفت عمدتاً واردات مورد نیاز شرکت سابق نفت

جدول تجارت خارجی ایران

بنا بر آمار اداره گمرک ایران و آمار صندوق بین المللی پول (ا.ی.ام.اف)^۱

سال	جدول آمار گمرکی ایران		جدول آی. ام. اف (۱)		جدول آی. ام. اف (۲)		جدول آی. ام. اف (۳)	
	واردات	صادرات	واردات	صادرات	واردات	صادرات	واردات	صادرات
۱۳۳۷	۴۲۱۹	۱۸۶۷	۴۳۶۹	۱۸۳۸	۸۱۲۰	۱۸۷۰	۱۰۰۶۱۰	۳۲۷۰
							۱۹۳۸	- ۸۱۴۰
۱۳۳۸	۶۷۸۶	۱۷۸۵	۶۳۸۷	۱۴۴۴	۵۰۳۳		۱۹۳۹	- ۹۹۲۰
۱۳۳۹	۶۳۴۲	۲۵۶۳	۶۰۳۹	۲۱۱۰	- ۳۳۳۹	۳۵۶۰	۱۹۵۰	- ۸۸۱۰
۱۳۴۰	۷۰۱۱	۴۳۹۱	۵۳۴۴	۳۷۱۰	- ۳۷۳۳	۳۳۹۰	۱۹۵۱	- ۷۹۰۰
۱۳۴۱	۵۰۲۱	۵۸۳۲	۳۷۷۶	۲۸۰۷	- ۶۵۸۳	۵۸۸۰	۱۹۵۲	- ۶۳۷۰
۱۳۴۲	۵۳۳۴	۴۶۰۲	۵۳۹۰	۳۹۵۵	- ۳۴۰۵	۸۶۹۰	۱۹۵۳	- ۷۸۲۰
۱۳۴۳	۴۴۲۵	۱۰۲۸۸	۷۳۱۶	۳۹۱۲	- ۳۵۰۴	۱۳۳۰۰	۱۹۵۴	- ۱۱۹۷۰

ارقام به میلیون ریال محاسبه شده است

^۱ آمار این صندوق مبتنی بر آمار بانک ملی ایران است.

^۲ مقصود از آی. ام. اف. صندوق بین المللی پول و علامت اختصاری آن (IMF) است.

^۳ صندوق بین المللی پول در مجموعه آمار ۱۹۶۲ تمام اطلاعات مربوط به اقتصاد ایران را با تقویم میلادی منطبق کرد.

۲. آی. ام. اف (۱)

ارقام این مجموعه از جنابول سالانه مربوط به موازنه پرداختها در تشریح آی. ام. اف (آمار مالی بین‌المللی، ۱۹۴۹-۱۹۵۶) استخراج شده است که با ارقام جنابولهای ماهانه و سالانه گمرکی مندرج در همان نشریه، تفاوت دارد به منظور محاسبه موازنه پرداختها، تمام ارقام مذکور در این مجموعه، طبق نرخ رسمی یک دلار = ۳۲ ریال محاسبه شده و در نتیجه حاصل این محاسبه با ارقام گمرکی متفاوت است.

واردات: با توجه به این که ارقام ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ با نرخ جدید مورد استفاده لغزده گمرک، از پاییز ۱۳۳۰ که از نرخ رسمی دلار بالاتر بود، محاسبه می‌شد، لذا در این جدول جمع کل واردات با کاهش ۱/۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۳۰ و ۱/۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۳۱ (لز کل رقم) با سالهای قبل و بعد از آن منطبق و تعدیل شد در *سالنامه موازنه پرداختها* (جلد پنجم، مه ۱۹۵۴) از نشریات آی. ام. اف. توضیح داده‌اند که این ارقام تخمینی است، زیرا در ارقام گمرکی ایران مشخص نشده که کدام رقم بر مبنای نرخ ۱ دلار = ۴۱ ریال (واردات کالاهای ضروری) و کدام رقم بر مبنای نرخ ۱ دلار = ۴۶/۷۵ ریال (واردات کالاهای غیرضروری) محاسبه شده است. با توجه به ارقام بانک ملی ایران، تشریح *آمار مالی بین‌المللی* اشاره می‌کند که در محاسبات این بانک، فرض کرده‌اند که تقریباً ۵۰٪ واردات در سنوات ۳۰ و ۳۱، ضروری بوده و بدین جهت با نرخ پایین‌تر ۴۱ ریال محاسبه شده است.

صادرات: ارقام ریالی مذکور در آی. ام. اف (۱) به طوری چشمگیر، پایین‌تر از ارقام گمرکی تمام سالها از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۳ می‌باشد. برخلاف ارقام واردات در جدول آی. ام. اف. (۱)، ارقام صادرات را بر مبنای آمار گمرکی تجدید محاسبه نکرده‌اند بلکه برداشته از ارقام بانک ملی ایران است که جهت رفع مشکلات ناشی از استفاده از بهای عمده فروشی در بازار، ضمن محاسبه موازنه پرداختها، گرد آورده‌اند. ریز مطالب *سالنامه موازنه پرداختها* در آی. ام. اف. مورد استفاده بانک را در انجام محاسبات به شرح ذیل مشخص می‌کند:

(یک) لوز خریداری شده از صادرکنندگان توسط بانک ملی ایران و سایر بانکهای مجاز؛
(دو) محاسبه بهای ارزی که صادرکنندگان ملزم به فروش آن به بانک ملی نبوده‌اند؛ (سه) ارزش صادرات کالا به طور پایاپای به اتحاد شوروی؛ (چهار) ارزش صادرات شیلات بحر خزر. در سالهای بعد مورد (دو) تغییر کرد و به جای آن موردی تحت عنوان - تجارت پایاپای در مرز - گذاشته شد.

۳. آی. ام. اف (۲)

مجموعه ارقامی است که در تشریح *آمار مالی بین‌المللی* (۱۹۵۶-۱۹۶۲) در باره تجارت خارجی ایران درج شده است. برخلاف ارقام واردات در آی. ام. اف (۱) که با محاسبه ۱ دلار = ۳۲ ریال به دست آمده، در این جا محاسبه بر مبنای میانگین نرخ لوز در بازار آزاد در هر سال به طور تصاعدی صورت گرفته است (در تشریح *آمار مالی بین‌المللی*، جلد ۹ شماره ۴، آوریل ۱۹۵۶، صفحه ۲۳۰). مبنای محاسبه در این جا برای سال ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ همان ارقام مذکور در آی. ام. اف (۱) بوده و نه آمار گمرک که برای این دو سال براساس نرخ رسمی دلار

محاسبه شده بود در مورد صادرات بر خلاف آی. ام. اف. (۱) ارقام مربوطه عیناً از ارقام گمرکی ایران، برداشته شده و به معنایی دیگر، با بهای عمده فروشی کالای صادراتی منطبق است.
 ۴- آی. ام. اف. (۳)

در این مجموعه که در سال ۱۹۶۲ تهیه شده تمام اطلاعات مربوط به اقتصاد ایران خارج از سال مالی ایرانی (شمسی هجری) با تقویم میلادی منطبق شده است. مع الوصف تفاوت این مجموعه با دو مجموعه قبلی آی. ام. اف. تنها در تغییر تقویم خلاصه نمی‌شود؛ زیرا ارزش واردات تنها بر مبنای میانگین سالانه نرخ ارز در بازار آزاد محاسبه نشده است بلکه برخلاف دو جدول قبلی ارقام گمرک را بدون تعدیل و در نظر گرفتن مابه‌التفاوت نرخ بالاتر ارز مورد محاسبه در این دو سال، اساس محاسبه ارقام مربوط به ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ قرار داده‌اند در نتیجه ارقام مربوط به این دو سال در جدول آی. ام. اف. (۳) برخلاف ارقام تعدیل شده آی. ام. اف. (۱)، غیرواقعی و نامتعادل است.

در غیاب یک بررسی تمام و کمال، ارزیابی نهائی اشکال و منابع مختلف آمار تجارت خارجی غیرممکن است. نظام ارزی چند نرخي تنها یکی از مشکلات است. به علاوه قراردادهای معاملات پایاپای در این دوره از اهمیتی خاص برخوردارند معاملات با اتحاد شوروی و آلمان به تنهایی در سنوات ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲، حدود ۲۰٪ تا ۴۰٪ تجارت خارجی را در برمی‌گرفت. قراردادهای معاملات پایاپای با بسیاری از کشورهای دیگر در سطحی پایین‌تر - فرانسه، مجارستان، لهستان، ایتالیا، چک اسلواکی، ژاپن، بلژیک و هلند وجود داشته در این موارد در صورتی می‌توان - به یک ارزیابی واقع‌بینانه رسید که از جزئیات حساب و نحوه تصفیه آن اطلاع کامل در دسترس باشد.

ولی به جرات می‌توان گفت، مجموعه آی. ام. اف. (۳) که دادخواه و مجد هر دو به آن استناد کرده‌اند در میان سایر مجموعه‌ها از کمترین اعتبار برخوردار است. زیرا به دلایلی که در بالا ذکر شد، ارقام ریالی آن در مورد واردات، چنان متورم و مطمئن است که با ارقام صادرات که براساس بهای عمده‌فروشی اقلام صادراتی محاسبه شده، اصلاً ربطی نمی‌تواند داشته باشد.

مشکلاتی نیز در ارقام مربوط به جدول آی. ام. اف. (۱) وجود دارد. این ارقام همان‌طور که دیده‌ایم، مبتنی بر مقدار ارزی است که با تکیه از صادرکنندگان خریداری کرده‌اند که همیشه رقمی بسیار کمتر از بهای عمده‌فروشی کالاهای صادراتی مذکور در آمار گمرکی است. در یادداشتی که درباره این ارقام در سالنامه موازنه پرداختها (جلد ۳، ۱۹۵۴) آمده این موضوع نیز تأیید شده است که از جمله، با توجه به پیچیدگیهای سیستم تصدیق صدور (گواهینامه ارزی صادرکنندگان که برای واردات مورد استفاده قرار می‌گرفت) و امتیازاتی که در این دوره برای صادرکنندگان برخی از اقلام صادراتی وجود داشت تا بتوانند از ارز صادراتی برای وارد کردن کالاهای ضروری استفاده کنند، امکان برآورد کمتر بهای کالاهای صادراتی همیشه وجود دارد.

صادرات ایران در زمان مصدق

مجدد به تفصیل در مقاله‌اش به موضوع صادرات نیز پرداخته است و استدلال می‌کند که با توجه به شرایط مناسبی که با رونق ناگهانی اقتصاد جهانی بر اثر جنگ کره در اوایل دهه پنجاه میلادی پیدا شد در مقایسه با ترکیه - کشوری با جمعیت و بازرگانی صادراتی مشابه - رشد صادرات ایران در فاصله ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲، پایین بود (با آن که حتی ارقام مورد استفاده خودش، حاکی از این است که رشد صادرات ایران بیش از $\frac{1}{6}$ کمتر از ترکیه نبوده است). به گفته مجدد در مطالعه‌ای که در سال ۱۹۷۴ توسط آن کرویگر^{۱۱} انجام شد، کرویگر با مقایسه دو سیاست اقتصادی متفلوت مصر و ترکیه نتیجه گرفته است که شرایط بین‌المللی و خارجی و نه سیاست داخلی موجبات ترقی صادرات را در این دو کشور فراهم کرده است. مجدد با استناد به این مطالعه، به نتیجه مشابهی درباره ایران می‌رسد و اضافه می‌کند که صادرات ایران همانند ترکیه و مصر بر اثر رونق ناگهانی اقتصاد جهانی که ناشی از جنگ کره بود، توانست به حرکت خود ادامه دهد و گرنه در غیاب این شرایط کاهش می‌یافت و در نتیجه ذخائر ارزی به آخر می‌رسید و سیاست اقتصاد بدون نفت نیز دردی را حوا نمی‌کرد و بدون نفت با پایان این رونق در پایان نیمه اول دهه ۵۰ میلادی، صادرات ایران نیز مانند مصر و ترکیه با مشکل روبه‌رو می‌شد. به هر حال قصد من در این جا پیشگویی بحث در باره احتمالات طولی‌المدت آنی که با شاید و امکان داشت و اگر کودتا نشده بود مطرح می‌شود و همچنین طرح نظرهای ماورای خرد نبوده است.

یک مشکل بسیار مهمتر، قصد او بر اثبات عقیم بودن سیاست دولت با نفی تفاوت‌های روشن تاریخی ساختار صادرات ترکیه و ایران است و نیز مسائل سیاست تعدیل و انطباق اقتصادی که در سال ۱۳۲۹ در برابر ایران قرار گرفت. در مورد اخیر مهم‌ترین عامل، اختلال تجارت کشور با منطقه استرلینگ بود (که در سال ۱۳۲۷ $\frac{1}{38}$ صادرات ایران را جذب می‌کرد و در سال ۱۳۳۲ به $\frac{1}{7}$ رسید). در مورد قبلی مشخص‌ترین نکته بلزدارنده و ناساعدی که رو در روی صادرات ایران قرار داشته مشکلاتی بود که در طول قرن بیستم و در بسیاری از بازارهای مهم به علت وسعت کشور و فاصله زیادترش با اروپا، وجود داشت؛ یعنی هزینه بالای حمل و نقل برای کالاهایی که وزن آن نسبت به ارزش آن بی‌تناسب بود به طوری که منوچهر آگاه متذکر شده است، به این علت کالاهایی مانند تریاک، فرش و زعفران که ارزش زیاد داشت و در عین حال سبک بود، نقشی بسیار مهمی در تجارت ایران در طول قرن نوزدهم و دهه‌های نخستین قرن بیستم پیدا کرد^{۱۲}. علت، هم‌چنین این بود که کالاهایی مانند پنبه و خشکبار و برنج تولید اصلی سرزمین حاصلخیز شمال ایران، به شدت متکی به بازار نزدیکتر مرزی روس بوده‌اند.

حتی پس از اجرای برنامه احداث جاده‌های شومسه که از دهه میلادی ۱۹۲۰ شروع شد و ساختن راه‌آهن سراسری شمال به جنوب در دهه ۱۹۴۰ میلادی، باز هم هزینه حمل و نقل موجب محدود شدن ظرفیت کشور در زمینه صدور انواع تولیدات سنگینتر و حجیم‌تر کشاورزی بر سایر کشورها جز اتحاد شوروی بود. پس، هر گاه تجارت با شوروی دچار اختلال می‌شد (مثلاً،

از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ و ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۶ و نیز ۱۹۳۹ تا ۱۹۳۲) بحران اقتصادی کشور را فرامی‌گرفت که رفع آن فقط از طریق سیاسی میسر بود. به علاوه در اواخر دهه ۱۹۲۰ میلادی با تنظیم قرارداد تجارت پایاپای، راه جدیدی برای توسعه صادرات به آن کشور پیدا شد. قراردادهایی به همان سبک و سیاق قراردادهای پایاپایی که در زمان مصدق نیز برای توسعه صادرات مورد استفاده قرار گرفت.

قرارداد پایاپای با کشور آلمان در اواخر دهه ۱۹۳۰ نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود زیرا باعث شد برای نخستین بار به طرز قابل ملاحظه، مواد کشاورزی، جهت جبران کمبود ذخیره ارزی کشور، به آلمان صادر شود.

اشاره‌ام به این نکات از این جهت است که نشان دهم چرا سیاست دولت به ویژه تنظیم قراردادهای پایاپای در جهت انطباق با شرایط تحریم از اهمیتی بس درخشان در برابر آن چه که مجد با استناد به نتایج کار کروویگر، نفی کرده است، برخوردار بود.

این مسأله ارتباطی نیز با مسائل مورد بحث دادخواه (۱۹۸۸، ص ۱۱۲) درباره تجارت صادرات پیدا می‌کند. دادخواه اشاره می‌کند که در مورد صادرات ارقام مربوط به وزن (tonnage) کالاهای صادراتی که او به درستی آن را در اغلب موارد از ارقام مربوط به ارزش صادرات مورد اطمینان‌تر می‌داند، در زمان ملی کردن صنعت نفت بیش از دو برابر شد و در ادامه اضافه می‌کند که با محاسبه دلاری رقم صادرات پس از افزایش بهای هر تن از ۳۰۹ دلار در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) به ۳۳۱ دلار در سال ۱۹۵۱ (۱۳۳۰)، و در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) به ۱۹۸ دلار کاهش یافت (یعنی ۴۰٪).

لذا برای حل تضاد آن چه را که خود می‌گوید که از جهت ارزش پولی افزایشی «قابل» داشته و از جهت وزن، افزایشی عظیم، چهار دلیل ممکن می‌آورد: (۱) احتمال دارد که بازرگانان بهای کالا را پایین آورده باشند؛ (۲) اقلام صادرات حجیم‌تر شده باشند؛ (۳) صادرکنندگان، ارزش حاصل از صادرات را به ایران برنگردانده باشند؛ (۴) قیمتها در بازار بین‌المللی تنزل کرده باشند؛ دادخواه دو امکان اول را بدون حرف مردود می‌شناسد در مورد چهارم متذکر می‌شود که قیمت‌های بین‌المللی در سال ۱۹۵۱ به اوج رسید و سپس ۶٪ در سال ۱۹۵۲ و ۹٪ دیگر در سال ۱۹۵۳، کاهش پیدا کرد. اما این ارقام فقط می‌تواند ذره‌ای باشد در برابر کاهش مورد نظر. بنابراین این، دادخواه نتیجه می‌گیرد که مورد سوم یعنی فرار سرمایه از ایران «به علت احساس نگرانی از آینده و بی‌ثباتی مردم به طور کلی و طبقات پولدار به طور خاص» درست است (ص ۱۱۴).

چون آمار صادرات، همان‌طور که دیده شد، ارزش عمده فروشی‌ی کالا را در بندر نشان می‌دهد با این آمار به خودی خود نمی‌توان مقدار درآمد ارزی صادرکنندگان را تعیین کرد. بنابراین، اگر براساس این آمار برای تعیین میزان بازگشت درآمد ناشی از صادرات نتیجه‌گیری شود، این گونه نتیجه‌گیریها را می‌توان با قدرت تمام مردود شناخت. با توجه به ساختار تجارت صادراتی ایران، واضح‌ترین توضیحی که برای کاهش چشمگیر بهای هر واحد (تن) وجود دارد حجیم‌تر شدن نسبی ترکیب اقلام صادرات است. تخمین این تغییر فقط از طریق یک بررسی

<http://www.chebayadkard.com/>

دقیق از نسبت وزن (tonnage) به ارزش هر قلم کالا و جای هر یک از این اقلام در ترکیب کلی تجارت، امکان پذیر است.

تورم

سومین بخش اختلافه مسأله تورم است. کلاوسون و ساسان پور با استفاده از شاخص هزینه زندگی شهری بانک ملی ایران، به این نتیجه رسیدند که میانگین افزایش هزینه زندگی شهری در این سه سال (۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲) ۸۷/۲٪ بوده که آن را حدود میزان تورم در غالب دوره‌های تاریخ معاصر ایران دانسته‌اند.

کاتوزیان حتی با ذکر ارقامی پایین‌تر اشاره می‌کند که در شاخص اصلاحی هزینه زندگی بانک مرکزی، میانگین سالانه تورم در این دوره، فقط معادل ۶/۲٪ است.^{۱۳}

این عقیده که سیاست اقتصادی دولت مصدق به طور غیرمتعارف تورمزا نبود، مورد قبول مجد و دادخواه نمی‌باشد ولی هر یک استدلال خود را دارند. نظر مجد این است که در شاخص هزینه زندگی شهری «تورم به شدت دستکم گرفته شده است». به زعم او این شاخص که در سال ۱۳۱۴ به وجود آمده، با ظرفیتی محدود، بیست و اندی سال بعد به دلایل عدیده نمی‌توانست متری به حد کافی دقیق برای تعیین میزان تورم باشد ویژه آن که اوزانش احتمالاً بهای کالاهای صنعتی را کمتر از آن چه که هست نشان می‌دهد «دقیقاً همان اقلامی که تحریم نفت و کاهش واردات بر آن اثر گذاشته بود».

بی‌شک، شاخص هزینه زندگی شهری، محدودیتهای خود را داشته است، ولی هر کس که با تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران درمات آشنا باشد قبول می‌کند که در دو دهه اواسط قرن بیستم (۱۹۳۵ الی ۱۹۵۳) الگوی مصرفی مردم ایران چندان تغییری نکرده! ویژه آن که در نقش کالاهای تولیدی و وارداتی تغییر فاحش و قابل ملاحظه‌ای پیدا نشده است. اطلاعات موجود هر چند کم از جمله گزارشهای بانک ملی ایران، نشان می‌دهد که بعد از جنگ جهانی دوم، سطح تولید در صنایع داخلی نسبتاً پایین بود تا حدی که برخی کارخانه‌ها تعطیل شدند و برخی دیگر نیز کمتر از ظرفیت عادی تولید می‌کردند. به علاوه، حجم واردات در اکثر سالهای دهه چهل میلادی، به طوری چشمگیر پایین‌تر از اواسط دهه ۱۹۳۰، بوده است (به عنوان مثال حجم واردات در سال ۱۹۲۵ تا ۴۷٪ پایین‌تر از سال ۱۳۱۵ است و فقط در سال ۱۳۲۹ که واردات رونقی غیرمترقبه پیدا کردن حجم آن ناگهان با تفاوتی قابل ملاحظه از سال ۱۳۱۵ بیشتر شد).^{۱۴}

بهای واردات، همان طور که کلاوسون و ساسان پور بود نیز اشاره کرده‌اند سریعتر از سایر اقلام مصرفی افزایش داشت - تا ۵۵ درصد در سنوات ۱۳۳۰-۱۳۳۲ (حدود ۱۸٪ سالیانه) در حالی که بهای کالاهای ساخته شده در ایران ۳۱٪ ترقی داشت - اما بعید است که اقلام وارداتی اثرش بر زندگی و بودجه خانگی مردم بیش از میزانی باشد که شاخص هزینه زندگی شهری نشان می‌دهد.

قیمت کالاهای صنعتی تولید داخلی که وابستگی به واردات برای مواد اولیه خود نداشتند چندان افزایشی نداشت.

جهت اثبات بحثه مجد با اتکاء به آمار مورد استفاده خود در این مقوله، متذکر می‌شود - نرخ تورمی که معادل ۸۲٪ است که تنها با افزایش بهای واردات بلکه با افزایش بهای خوراک، پوشاک و اجاره که به ترتیب ۲۲٪، ۲۳٪ و ۱۳٪ افزایش داشت، قابل انطباق نیست. در مقابل، از آن جایی که این ارقام جمع کل افزایش دوره سه ساله است، و میانگین سالانه افزایش بهای این اقلام - خوراک ۸٪، پوشاک ۱۱٪، اجاره ۴۳٪ - با نرخ کلی ۸۲٪ تورم قابل فهم و انطباق است، استدلال ایشان را می‌توان بلافاصله مردود دانست.

مع الوصف، مجد، ارقام بانک ملی را با محاسبات رؤیایی خود در مورد نرخ تورم، کنار می‌گذارد. استدلالش این است که «باید دقت کرد در دوره‌ای که مملکت دارای ارز فراوان بود و از رشد سریع اقتصادی برخوردار (۱۹۶۴-۱۹۷۷)، و در دوره‌ای که دچار مشکلات اقتصادی و کمبود شدید ارز بود (۱۹۷۹-۱۹۸۸)، نرخ تورم در ایران از نرخ افزایش بهای کالاهای وارداتی بالاتر رفت. در نتیجه، اندازه دقیق‌تر نرخ تورم از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ باید ۲۰٪ الی ۲۵٪ در سال بوده باشد.» در این محاسبه، مجد، از داده‌هایی استفاده کرده که هاشم پسران به منظور دیگری گردآوری نموده است.^{۱۵} پسران از زمانی کاملاً متفاوت صحبت می‌کنند که کل ساختار و منطق اقتصاد ایران تغییر بسیار اساسی کرده بود. تغییری که دقیقاً نتیجه سیاست شاه برای ادامه اقتصاد مبتنی بر نفت، صورت گرفته به نقل از مسعود کارشناس، یکی از مهمترین آثار چنین سیاستی، این بود که «نسبیت‌های واردات در تقریباً همه شاخه‌های بخش صنعتی به طور غیرعادی بالا بود و این خارق‌العادگی در مقایسه با معیارها و استانداردهای بین‌المللی، در جریان گسترش صنایع [پس از ۱۹۵۹] افزایش یافته»^{۱۶} در مقابل، چنین امری را اصلاً نمی‌توان به سالهای اولیه دهه ۵۰ میلادی تعمیم داد. زمانی که جدا از کالاهای سرمایه‌ای، واردات در تولید داخلی نقشی بسیار ناچیز داشت.

در جایی که مجد هم خود را صرف چالش ارقام موجود می‌کند، دادخواه به عنوان یک «مانیتورست» (monetarist) از استدلال دیگری استفاده کرده است. او می‌گوید تورم در اصل نتیجه افزایش حجم پول است. او متذکر می‌شود که در ایران نیمه دوم قرن بیستم، دوازده ماه لازم است که آثار تورم پس از افزایش حجم پول، ظاهر شود و بر قیمت‌ها اثر گذارد و استدلال می‌کند که این الگو، شامل زمان مصدق است، که بر اثر انتشار اسکناس جدید، که از شهریور ۱۳۳۱ به تدریج در جریان گناشته شد، زمانی تورم‌زا بوده و آثارش پس از کودتای ۲۸ مرداد ظاهر شده است (دادخواه ۱۹۸۸، ص ۱۱۹). در ضمن تورم سال ۱۳۳۰ نتیجه ازدیاد پول در گردش در سال ۱۳۲۹ می‌باشد. به علاوه بنا بر دادخواه یکی از دلایل دیگر تورم در این زمان اعتصابات کارگری است که برخلاف نظر آبراهامیان^{۱۷}، آن را علت تورم می‌داند و نه بازتاب آن. جالب این‌جا است که ۱۲ سال بعد، دادخواه این بار فقط با استناد به ازدیاد حجم پول، مسئولیت مستقیم تورم پس از کودتا و حتی نیز تا تیر ماه ۱۳۳۳ را گستاخانه، به مصدق نسبت می‌دهد (۲۰۰۰، ص ۴۸).

البته به حکم عقل باید پذیرفت که «تعویق» و فاصله‌های بین بیدایش عامل تورم‌زا و نتایج آن وجود دارد. اما اگر مسائل تئوریک را کنار بگذاریم، به سختی می‌توان قبول کرد که در نوع اقتصادی که ایران آن زمان داشت این فاصله بتواند تا ۱۲ ماه باشد در مقاله نوامبر ۲۰۰۰ خود (صص ۴۹-۵۰) دادخواه در نموداری با دو منحنی (نگاه کنید به نمودار ۱)، محاسبات ماهانه تورم را در مقابل نرخ رشد حجم پول که آن را هم ماهانه حساب کرده است، قرار می‌دهد و جهت این کار از ارقام مقاله ۱۹۸۸ خود استفاده می‌کند (ص ۱۱۹). در اولین نگاه، نمودار قانع‌کننده به نظر می‌آید ولی یک بررسی دقیق‌تر، درستی رابطه بین رشد حجم پول و تورم را که بنا بر ادعای دادخواه ۱۲ ماه بعد در آن زمان صورت می‌گیرد، مورد شک قرار می‌دهد.

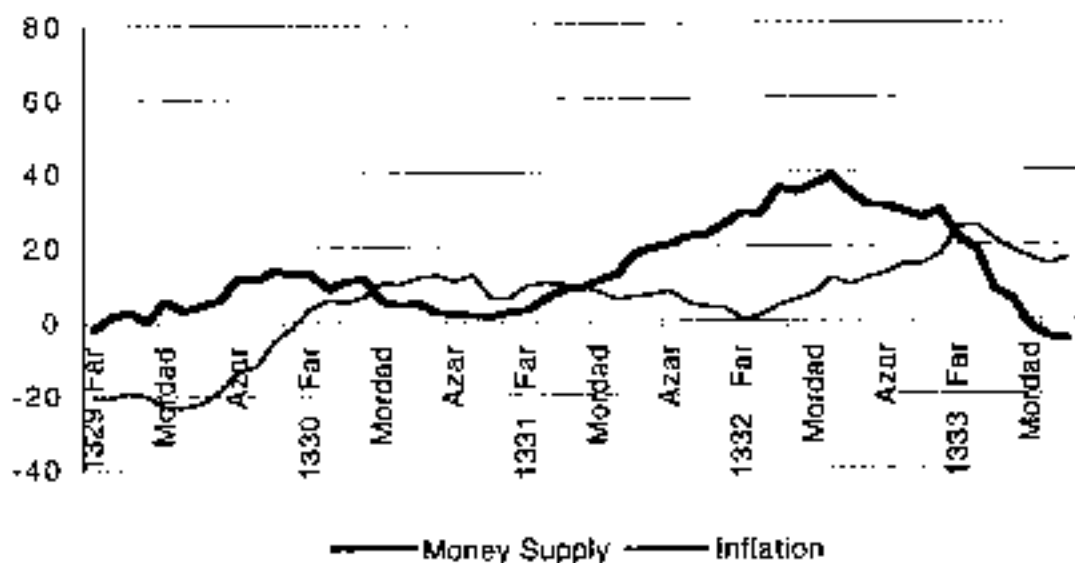
اول نگاهی باید کرد به حالت سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۰: ارقام دادخواه نشان می‌دهد که قیمت‌ها با از حد نازل ۲۳٪ - در مهر ۱۳۲۹ به ۴/۵ درصد در فروردین ۱۳۳۰ ارتقاء می‌یابند حجم پول در گردش در این دوره به خاطر افزایش یک بیلیون ریال اسکناس در گردش که شدیداً مورد نیاز بود و در فاصله ماههای مرداد و اسفند به جریان گذاشته شد، رشد می‌کند اگر فرض کنیم علت بالا رفتن قیمت‌ها این باشد، به هیچ وجه نمی‌توان پذیرفت که یک «تعویق» و فاصله ۱۲ ماهه وجود داشته است. به خاطر این که یک سال جلوتر در ۱۳۲۸ حجم پول به طور کلی ثابت بود. بنا بر این تورم پس از «تعویق» و فاصله‌های در حدود ۳ ماه ظهور کرده است که عقلانی است. به خصوص در شرایطی که هدف دولت خروج از کساد می‌بوده است. تأکید دادخواه بر این که افزایش اسکناس در گردش در ۱۳۲۹ عامل شروع تورم در پاییز ۱۳۳۰ می‌باشد، سؤال برانگیز است، دوره‌ای که نرخ تورم به مدت شش ماه ۱۰ الی ۱۲ درصد بود بدیهی است که تغییر در حجم پول در قیمت‌ها اثر می‌گذارد. اما با ارقام دادخواه نمی‌توان به چنین نتیجه‌ای رسید. توجه خواننده این مقاله به خصوص به این نکته جلب می‌شود که محاسبه نرخ رشد حجم پول به صورت ماه به ماه (در مقایسه با ماه مشابه سال قبل از آن) تصویر گمراه‌کننده‌ای به دست می‌دهد زیرا روند علای تغییر حجم پول را در طول سال پنهان می‌کند - در این مورد حجم پول از فروردین ۱۳۳۰ به مدت شش ماه تا شروع آثار تورم و در طول آن تا اواخر سال ۱۳۳۰ نسبتاً ثابت است (نگاه کنید به نمودار ۲).

برای دوره‌ای که ۲/۲ بیلیون ریال اسکناس منتشر شده به تدریج وارد اقتصاد کشور گردید - از شهریور ۱۳۳۱ - بحث دادخواه این است که سطح پایین و رو به تقلیل تورم تا فروردین ۱۳۳۲ بر اثر ثابت ماندن وضع پول در سال ۱۳۳۰ می‌باشد، اما اگر تئوری «تعویق» دوازده ماهه او را صحیح بدانیم، این سؤال پیش می‌آید که چرا از مرداد ۱۳۳۰ تا تیر ۱۳۳۱ کمابیش ۱۰٪ تورم وجود داشته، در حالی که تثبیت حجم پول با شروع سال ۱۳۳۰ صورت گرفته است.

به علاوه چرا از تاریخ نشر اسکناس جدید فقط هشت ماه طول می‌کشد که نرخ تورم مجدداً از اردی‌بهشت ۱۳۳۲ شروع به بالا رفتن کند؟ آیا در واقع عوامل دیگری جز آن چه که دادخواه ادعا می‌کند، در کار نبودند که موجب بالا رفتن نرخ تورم از ۱٪ در اردی‌بهشت ۱۳۳۲ تا ۷٪ در مرداد همان سال - قبل از کودتا - بشوند؟ یکی از دلایل همان نیست که مصدق در مذاکرات خود بیان داشت، یعنی - تبلیغات و اقدام‌های نامتداول اقلیت مجلس علیه دولت او - ؟

نمودار ۱

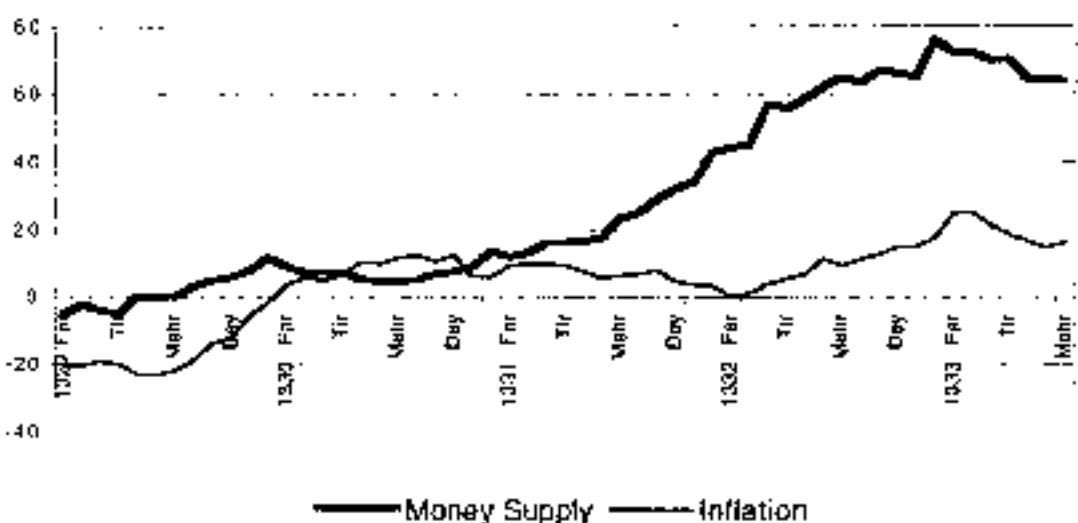
فروردین ۱۳۲۹ - مهر ۱۳۳۳. نرخ رشد حجم پول و تورم پناجر محاسبه ماه به ماه (تطبیق با ماه مشابه سال قبل)
 در دو مقاله دادخواه (۱۹۸۸ و ۲۰۰۰).



پدااشت: نمودار حجم پول و بهای کالاهاى مصرفى در هر ماه با ماه مشابه سال قبل از آن تطبیق شده است.

نمودار ۲

فروردین ۱۳۲۹ - مهر ۱۳۳۳. روال عادى رشد حجم پول



منبع: مقاله دادخواه (۱۹۸۸) در مورد تورم؛ مجله آمار مالى بين المللى صندوق بين المللى پول، شماره هلى مختلف در سال هاى ۱۹۵۰ الى ۱۹۵۴ در مورد حجم پول. با اختلافى كم، ارقام مورد استفاده همان است كه مورد استفاده دادخواه نيز بوده است. ارقام مذكور در صورتى ارئه شده كه مبدأ آن ۱۳۳۲=۱۰۰ است.

مگر نه این است که اکنون دیگر با انتشار «تاریخچه سری» نوشته داتالد ویلبر به خوبی می‌دانیم که «شعبه [سیا در تهران] در روز بیستم ماه مه به طور مشخص مأذون شد که یک میلیون ریال در هفته... صرف تطمیع و اجیر کردن نمایندگان مجلس کند» (یادداشت مورخ، بخش چهارم «تاریخچه سری»). به علاوه ویلبر از برنامه تبلیغاتی وسیع قبل از کودتا نیز سخن می‌گوید از جمله این که یکی از جهات اصلی تبلیغات این بود که وانمود کنیم مصدق به سوی سقوط و ورشکستگی اقتصادی در حرکت است: «به طور مشخص، درست قبل از شروع برنامه عملیات سیاه به وسیع‌ترین شکل ممکن تبلیغ خواهد شد که [دولت مصدق] به‌طور غیرقانونی مبادرت به نشر اسکناس کرده است.» (پیوست الف در بخش به «تاریخچه سری»)^{۱۸}

و اما راجعه به زمان پس از کودتا^{۱۹}، اولاً، ارقام دادخواه حکایت از شش تا هفت ماه فاصله و «تعویق» بین نقطه اوج رشد حجم پول (در شهریور ۱۳۳۲) و نقطه اوج تورم (فروردین/اردیبهشت ۱۳۳۳) می‌کند و نه ۱۲ ماه! اما مهمتر از این، ارقام ماه به ماه (هر ماه در مقایسه با ماه مشابه سال قبل از آن) اوست برای تحین نرخ رشد حجم پول در دوره پس از کودتا که برخلاف روند رشدی که وجود داشته، نشان‌دهنده نزولی منظم، از مهر ۱۳۳۲ است: در واقع حجم پول از پایان مرداد ۱۳۳۲ تا اسفند ۱۳۳۲ به طور ملوم رو به ازدیاد بوده است (نگاه کنید به نمودار ۱ و ۲). به طوری که تا اسفند ۱۳۳۲ ۲/۵۴ میلیارد ریال افزایش داشته است (جمع خالص ازدیاد حجم پول از شهریور ۱۳۳۱ تا پایان تیر ۱۳۳۲ با نشر اسکناس و غیره جمعاً ۴/۸۶ میلیارد ریال بوده است که بنابر ارقام ماهانه مذکور در بولتهای آی.ام.اف.د ۲/۲۹ میلیارد ریال از این رقم را اسکناس در گردش و ۲/۵۶ میلیارد ریال را سپرده‌ها تشکیل می‌داد). هم‌چنین در این باره توضیحات کاتوزیان درباره وضع مالی در سال ۱۳۳۲ حائز اهمیت است و متذکر شده است که قطعاً عوامل تورم‌زای دیگر در تیمه دوم ۱۳۳۲، در زمانی که علی‌رغم ۶۸ بیلیون دلار کمک دریافتی اضطراری از ممالک متحده در لوایل شهریور، سه هفته پس از کودتا، دولت زاهدی مرتب از بانک ملی قرض کرده است، موجبات تورم را فراهم کرده‌اند (کاتوزیان، ۱۹۸۹، صص ۲۱۷-۲۲۲).

دادخواه در مقاله آخر خود در سال ۲۰۰۰ تأکید می‌کند:

«اطلاعات اقتصادی نشان می‌دهد که مصدق [هنگام شروع زمامداری] فقط با تورم کمی روبه‌رو بود و حتی می‌توان گفت که وارث تنزل قیمت‌ها و کساد (deflation) بوده است... از ۱۳۳۱ احتیاج دولت به پول، مصدق را مجبور کرد که حجم پول را زیاد کند که نتیجه آن تورمی است که از مشخصات دوران زمامداری او بوده و تا یک سال پس سقوط دولتش ادامه یافته است یعنی زمانی که تحت کنترل قزلر گرفت و مهار شد» (ص ۴۸).

به این ترتیب دادخواه خواسته بگوید که مدیریت اقتصادی زمان قبل از مصدق و بعد از مصدق از استحکامی شایسته برخوردار بود که با توجه به سقوط لیره استرلینگ در ۱۳۲۸-۱۳۲۹ و ولخرجیهای دولت زاهدی، ادعایی بی‌اساس است.

ضمناً مصدق را هدف بحثی ریاکارانه قرار می‌دهد. برای نمونه با توضیحات مصدق در محکمه نظامی درباره علل چاپ اسکناس در سال ۱۳۳۱ و بیلان مالی کشور در آن زمان به

گونه‌ای برخورد می‌کند که گویی هر بیانی که در آن سال و زمانه با تئوریهای امروزی مانیتریزستی (monetarist) منطبق نباشد، برخوردی نادرست و شاید دور از صداقت است. سیاست مصدق را که «پنهان کاری در چاپ اسکناس موجب جلوگیری از تورم است» مورد چالش قرار داده و حتی به طعنه اضافه می‌کند که «در بهترین حالت این نوع تاکتیک ممکن است آنچه را که باید بشود به عقب بیاننازد، ولی بالاخره تقاضای اضافی، قیمت را افزایش میدهد در ایران همانطوری که می بینیم یک سال تعویق و فاصله در انتقال رشد پول به تورم وجود داشت و مصدق این تعویق را به عوض تأثیر دستور خود می‌گیرد.» (ص ۴۸) همانطوری که دیدیم مشق‌های آماری دادخواه هر چند هم با دقت انجام شده باشد نمی‌تواند تئوری تعویق یک ساله او را ثابت کند. مضافاً با چنین فضیلتی دادخواه اصلاً به اهمیت محیط سیاسی و روشنفکری زمانه‌ای که در آن اسکناس چاپ شد نمی‌گذارد. به علاوه، در محافل سیاسی ایران سالهای اولیه دهه ۵۰ میلادی خیلی‌ها هنوز معتقد بودند که ثبات پولی بستگی به پشتوانه طلا و یا یک ارز بین‌المللی قابل تعویض دارد و افزایش اسکناس در گردش بدون چنین پشتوانه‌های محکمی به خودی خود می‌تواند تورم‌زا باشد، حتی اگر تئوری عمومی اقتصاد این نظریه را رد کند و به این خاطر است که مصدق با درایت این کار را محتاطانه و سری صورت داد و ساده‌لوحانه معتقد نبود که پنهان کاری به خودی خود از تورم جلوگیری خواهد کرد. او نگران بود که روانشناسی اقتصادی جامعه موجب ایجاد ترس و اضطراب به تحریک دربار و مخالفتی مانند مکی و بقائی و نیز سودجویان خواهد شد که بالاخره منجر به بالا رفتن قیمت‌ها می‌شود. همچنین برخلاف اظهار اهانت‌آمیز دادخواه درباره گفته مصدق در محکمه نظامی که قرصه عمومی به اندازه میزان افزایش اسکناس در گردش کاهش یافت، که جزئی از یک پاسخ به علی‌امینی وزیر درباری دولت زاهدی بوده است، مصدق پس از بحث درباره پنهان کاری، ضمناً خواسته است که بگوید معیارها و رویه حسابداری نیز رعایت شده است نه آن که «لز نادانی تیمسارانی که او را محاکمه می‌کردند استفاده» کند که به هر حال با مراجعه به تاریخ مشخص می‌شود که آن تیمساران، مخاطب واقعی او نبودند.

توسعه اقتصادی

دولت مصدق با برنامه توسعه اقتصادی کار خود را شروع نکرد. برنامه این دولت هنگام معرفی به مجلسین فقط شامل در موضوع بود اول انجام امور مربوط به ملی کردن صنعت نفت و سپس اصلاح قانون انتخابات. در شرایط مشکل تحریم، طبیعتاً در وضعی نبود که بتواند از لحاظ مالی و یا امکاناتی سیاسی و اجتماعی، دست به اجرای برنامه‌های وسیع سرمایه‌گذاری بگذارد. مع‌الوصف در مولدیی در انجام و اجرا و اتمام تعداد قابل ملاحظه‌ای از برنامه‌های اساسی تردید نکرد. شاید بیش از آن چه که هر دولت دیگری پس از شروع جنگ جهانی دوم کرده باشد.

شاید درست باشد که اجرای برنامه هفت ساله به علت ملی کردن صنعت نفت آن طور که باید شاید به پیش نرفت. اما با وجود مشکلاتی که گریبان دولت را گرفته بود، اجرای برنامه تعطیل نشد و بنابر محاسبه مندرج در مقاله کاتوزیان از فروردین ۱۳۳۰ تا شهریور ۱۳۳۱ به مدت

۱۸ ماه هزینه مورد مصرف برنامه فقط ۲۸٪ از مبلغ مورد پیش‌بینی کمتر بود. به علاوه دولت مبالغی مضاف بر آن صرف توسعه حمل و نقل، صنایع، کشاورزی و تأسیس بانک توسعه صادرات کرد.^{۲۰}

و کاملاً جدا از برنامه هفت ساله، برخی از طرح‌های عمرانی مانند اتمام لوله‌کشی آب تهران، طرح آبرسانی از رودخانه کرج به تصفیه خانه آب کن؛ تبدیلی طرح‌های عمده صنعتی در زمینه اقدامات اضطراری دولت برای صرفه‌جویی در واردات شروع و یا به اتمام رسیدند مثلاً در مجله بانک ملی شماره اردی‌بهشت ۱۳۳۱ می‌خوانیم:

«کارخانه قند تربت حیدریه به وسیله سازمان برنامه افتتاح و مشغول بهره‌برداری شد. قرارداد کارخانه قند فسا به ظرفیت ۳۵۰ تن امضا شد. مقدمات تبدیل کارخانه قند ورامین به تصفیه خانه‌ای به ظرفیت ۲۵ هزار تن در سال و همچنین نصب کارخانه سیمان‌سازی شیراز فراهم گردید و برای تکمیل کارخانه سیمان شهر ری، کارخانه‌ای به ظرفیت ۳۰۰ تن در روز سفارش داده شد. بعضی کارخانه‌های شخصی (مانند کارخانه‌های نور و پشه‌پاف اصفهان) که تعطیل شده بودند، با کمک دولت و سفارشات وزارت جنگ از نو شروع به کار کردند.»^{۲۱}

ابعاد کلی و عمومی فعالیت‌های اقتصادی نیز در این دوران از اهمیتی مشابه و یا حتی بیشتر برخوردار است. بنابر آن چه که برخی از مکاتب نظری توسعه پیش‌بینی می‌کنند این سؤال مطرح است که آیا تقلیل واردات توأم با سیاست دولت، توانست اقتصاد داخلی را تقویت کند؟ یا این که بنابر گفته دادخواه کمبود ارز خارجی مانع این کار شد. دادخواه در بخش آخر مقاله سال ۱۹۸۸ خود به این موضوع می‌پردازد و به دو مجموعه ارقام که می‌توانند نشان‌دهنده راه و رسم اصلی امور باشند، یعنی ارقام مربوط به واردات کالاهای سرمایه‌ای و ارقام مربوط به تأسیس و انحلال شرکتها، اشاره می‌کند.

در مورد اول، بنابر گفته دادخواه اسناد مربوطه نشان می‌دهد که این دوران شاهد تقلیل «مشهود»ی در سرمایه‌گذاری صنعتی است. براساس ارقام مورد استناد او واردات «ماشین‌آلات و لوازم» در سال ۱۳۳۲ تقریباً یک سوم ۱۳۲۹ بوده که به طور کلی این تقلیل به میزان ۲۵٪ از تقلیل کلی مجموع واردات کشور (که بنابر ارقام مورد استفاده دادخواه از آمار آی. ام. افد (۳) ۳۹٪ می‌شود) بیشتر است. این نتیجه‌گیری با توجه به سلسله اقدامات دولت جهت تسهیل این گونه واردات در این دوره، مشکوک به نظر می‌رسد.

دادخواه لولاً معلوم نمی‌کند که مقصود از «ماشین‌آلات و لوازم» چیست و ثانیاً مشخص نکرده است که آیا این اقلام شامل واردات مورد نیاز و معاف از عوارض گمرکی‌ی شرکت سابق نفت که ارقام ۱۳۲۹ را متورم می‌کند نیز بوده است یا خیر. به این دو دلیل ارزیابی دقیق محاسبه او امکان‌پذیر نمی‌باشد. اما، مطمئناً ارقام دادخواه با ارقام سایر منابع تفاوت دارند. به عنوان مثال بهاریر نشان می‌دهد که ارزش واردات تمام کالاهای سرمایه‌ای (معاف یا غیرمعاف از عوارض) در سال ۱۳۳۲ در حدود دو سوم سطح واردات سال ۱۳۲۹ است. در حالی که در سال ۱۳۳۱ ۵۰٪ بوده است.^{۲۲} بهاریر به علاوه نشان می‌دهد که ارزش واردات غیرمعاف (متعلق به بخش خصوصی) ماشین‌آلات بخش صنعتی پیوسته و منظم در سراسر دوران تحریم در حدود ۳۰٪ در

سال ۱۳۳۱ نسبت به سال ۱۳۲۹ و دو برابر آن رقم به میزان ۶۰٪ در سال ۱۳۳۲ بالا رفته است.^{۳۳} به علاوه، کلاوسون و ساسان‌پور متذکر می‌شوند، آمار گمرکی حاکی از آن است که هر چند حجم واردات آن چه که به طور کلی کالاهای سرمایه‌داری و مواد اولیه و صنعتی محسوب می‌شود، کاهش مطلق داشته، لیکن سهم آن در کل، تغییر نکرده است.^{۳۴}

نتیجه‌گیری دادخواه از ارقام مربوط به وضع سرمایه‌گذاری در زمان تحریم نیز بسیار عجولانه است. آمار ثبت شرکتها تعداد شرکتهای ثبت شده و منحل را در هر سال با ارائه سرمایه ثبت شده، نشان می‌دهد. سرمایه‌های ثبت شده در ایران آن زمان و نیز پس از آن در غیاب بورس معمولاً مبلغی اسمی و صوری بوده که براساس مقتضیات و توافق و موقعیت شرکا به منظور تسهیل کار تعیین می‌شده که اکثراً ارتباطی با سرمایه واقعی و در گردش شرکت نداشته است. تقلیل یا ازدیاد شرکتهای ثبت شده را به صورت تقریبی می‌توان نشان دهنده فعالیت اقتصادی دانست. ولی توجه دادخواه به میزان سرمایه‌های ثبت شده است. که با بکار بردن مفاهیم علم اقتصاد در این متن، جلوه‌های تو خالی پیدا کرده است. دادخواه با همان الفاظ نتیجه می‌گیرد که در طول سالی که مصدق زمام امور را به دست گرفت (۱۳۳۰) از میزان سرمایه‌گذاری «به شدت کاسته شد». در سال ۱۳۳۱ وضعیت تغییر کرد و میزان سرمایه‌گذاری ناخالص واقعی تقریباً یا ارقام سال ۱۳۲۹ برابر شد. در سال ۱۳۳۲ میزان سرمایه‌گذاری شدیداً پایین رفت؛ و در سال ۱۳۳۳ علی‌رغم کودتا و رفع خطر حزب توده میزان سرمایه‌گذاری واقعی بالا رفت...»

شاید بتوان از ارقام سال ۱۳۳۰ که سال ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران بود، چنین نتیجه گرفت که در انتظار نتایج این حرکت، بازار و سرمایه‌گذاران محتاطانه حرکت کرده باشند و دادخواه با تکیه به چنین برنامستی به نتایج فوق رسیده باشد.^{۳۵} اما جالب توجه، تجدید حیات ارقام مورد بحث در سالهای بعد است که از جمله شامل ازدیاد شرکتهای صنعتی (از ۳۲۸ شرکت در سال ۱۳۲۹ به ۲۸۵ در سال ۱۳۳۲) و حتی ازدیاد بیشتر شرکتهای بهره‌برداری از معادن (از ۴۴ شرکت در سال ۱۳۲۹ به ۱۰۵ شرکت در سال ۱۳۳۲) می‌شود.^{۳۶}

دادخواه به هر حال در نتیجه‌گیریهایش به ریز ارقام و طبقه‌بندی آن توجهی نمی‌کند و برای اطلاع بیشتر درباره فعالیت‌های اقتصادی این دوران، مطالب مترج در کتاب «بیان آماری تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران» را بررسی نمی‌کند، هر چند که آمار مورد استناد خود را در این قسمت از همین مأخذ گرفته است. اگر چنین می‌کرد، متوجه می‌شد که تصویر نتایج مطلوب بخش صنعتی و معدنی آمار شرکتهای ثبت شده در جایی دیگر منعکس است. به عنوان مثال، یک سوم به تعداد کل کارگاههای صنعتی شهری اضافه شده است؛ تعداد کارگاههای بزرگ صنعتی (بیش از ۱۰ کارگر) به همان نسبت افزایش یافته^{۳۷}؛ دولت مصدق مباحثت به صدور تعداد زیادی پروانه جدید استخراج معدن کرده که شمارش از ۴۵ پروانه در سال ۱۳۲۹ به ۱۱۸۷ پروانه در سال ۱۳۳۲ افزایش یافته^{۳۸}. برخی دیگر از نشانه‌های رونق در کل اقتصاد کشور اکثراً بنابر استخراج انورخانه‌ای از مجموعه «بیان آماری...» از این قرارند: کاهش در درصد رشد وسایل

نقلیه جدید از جمله کامیون در جاده‌های کشور پیدا نشد^{۳۱}: علی‌رغم کاهش قابل در سال ۱۳۳۰، فعالیت راه‌آهن و میزان کالای حمل شده از رشد چشمگیری در حدود ۳۵٪ برخوردار شد^{۳۲}: در فعالیت بندرهای کشور ۲۰٪ افزایش پدید آمد و وزن کالاهای بارگیری شده بیش از دو برابر شد^{۳۳}: تولید پنبه که کالای مهم صادراتی بوده، ۷۶٪ افزایش داشت^{۳۴}: بین سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲، تولید کارخانه‌های قند تا یک چهارم، و کارخانه‌های کبریت‌سازی به همان نسبت، ارتقا یافت: تولید توتون و تنباکو و چای پایدار ماند و با آن که از تولید سیمان در سال ۱۳۳۱ کاسته شد، لکن در سال بعد مجدداً روبه افزایش رفت^{۳۵}.

بالاخره کاتوزیان با مراجعه به تصویر عمومی عملکرد اقتصاد کشور - بررسی و تخمین تولید ناخالص ملی ایران در رساله منتشر نشده دکترای کد افشار در دانشگاه ایالتی فلوریدا - که با احتیاط مورد استناد کاتوزیان قرار گرفته است، متذکر می‌شود که «اقتصاد [کشور] بر اثر از بین رفتن درآمد [نفت] تنزلی نکرد^{۳۶}» و کلاوسون و ساسان‌پور نیز با استفاده از همین رساله متذکر می‌شوند که «سرمایه‌گذاری، چندان زیاد هم تحت تأثیر کاهش درآمدهای نفتی قرار نگرفت، شاید بدین دلیل که قبل از تحریم نفت، مقدار بالنسبه کمی از هزینه‌های عمرانی از محل عواید نفت تأمین می‌شده است^{۳۷}».

البته خارج از انتظار نیست که مجد در مجادله، اشتباه کلاوسون و ساسان‌پور را در محاسبه میانگین رشد ناخالص ملی در سنوات ۱۳۳۰-۱۳۳۲ (جدول شماره ۷ مقاله کلاوسون و ساسان‌پور) عمده کند و با طرح رقم ۱۳٪ مورد نظر که اشتباه است با طول و تفصیل تأکید کند که محاسبه دقیق، رقم را ۱۰٪ نشان می‌دهد که از قضا خود نیز اشتباه کرده و این میانگین در واقع ۱۱٪ است.

فارغ از این گونه جدلهای مجد، در نقدی که یک صفحه و نیم از مقاله‌اش را^{۳۸} اشغال کرده است واقعاً مطالبی که نتیجه‌گیریهای محتاطانه کاتوزیان و یا کلاوسون و ساسان‌پور بر مبنای محاسبات افشار را بی‌اعتبار کند، برای گفتن ندارد و به مراتب در مقابل ارقام افشار در زمینه روند تولید غیرنفتی ناخالص ملی که بدون محاسبه تورم، یک رشد سالانه ۱۹/۶۲٪ و پس از محاسبه تورم ۱۱/۴۲٪ را نشان می‌دهند چیزی ارائه نکرده است. ویژه آن که ارقام اخیر نشانگر دستاوردی قابل ملاحظه است، حتی اگر تولید ناخالص سرانه را در آن ثابت و راكد بنانیم.

یادداشت‌ها:

^۱ تلاشخواه (۱۹۸۸) ص ۱۰۴

^۲ تلاشخواه در این مقاله به معنویاتی از قبیل تصمیم‌گیریهای مصنق و مسائل سیاست نفتی او وارد شده است که در این جا مورد بحث نخواهد بود.

^۳ به عنوان منشاء «خرد مورد قبول همگان» مجد به مقاله کاتوزیان (۱۹۸۸) کتاب مصطفی علم (۱۹۹۲): و نوشته پسران (۱۹۹۲)، اشاره می‌کند.

^۴ با آن که اوضاع اقتصادی پس از جنگ دوم جهانی ایران هیچ‌گاه به صورت مجموعه‌ای منظم بررسی نشده است. منابع کافی در این زمینه وجود دارد از جمله رجوع کنید به بهاریز (۱۹۷۰): آگاه (۱۹۵۸): و بالاخره انور خاملی که بخش اساسی آن در این زمینه در شماره قبل ازادی به چاپ رسیده است که بر اساس گزارشهای بانک ملی، تصویری جالب و منظم از اقتصاد و سیاست اقتصادی ایران در سالهای قبل از تحریم، به دست می‌دهد.

^۵ بهاربر (۱۹۷۰)، ص ۱۲۴.

^۶ بهاربر (۱۹۷۰)، ص ۱۸۳ با استناد به آمار بانک ملی ایران شروع رکود اقتصادی را سال ۱۳۳۶ می‌دانند.

^۷ کلاوسون و ساسان‌پور آزادای شماره ۲۵/۲۴، ص ۲۲۱ - فقط ۲۵٪ از بودجه آن در هجده ماه اول به دلیل فقدان نیروی انسانی و تشکیلات اداره کننده مصرف شد. کلاوسون و ساسان‌پور معتقدند که اگر مشکلات خارجی سالهای ۱۳۳۰ - ۱۳۳۲ پیش نمی‌آمد مصرف بودجه برنامه‌های به مراتب بیشتر می‌شد.

^۸ ن. کد به ترجمه فارسی کلاوسون و ساسان‌پور درگزندی شماره ۲۵/۲۴، ص ۲۲۷ یادداشت شماره ۷.

^۹ «تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران»، تهران ۱۳۵۳، ص ۳۹۴.

^{۱۰} بهاربر (۱۹۷۰)، صص ۱۰۵-۱۰۶ و ۱۱۲.

^{۱۱} مجتد (۱۹۹۵)، صص ۴۵۴-۴۵۶.

^{۱۲} آگاه (۱۹۵۸).

^{۱۳} کاتوزیان، ۱۹۸۸، ص ۲۱۴.

^{۱۴} باید توجه داشت که فرقام مربوط به این دوره شامل واردات شرکت سابق نفت انگلیس و ایران که اقتصادی جدا از بقیه ایران داشته نمی‌شود. برای ارقام مربوط به واردات در این سالها، ن. کد به بهاربر (۱۹۷۱)، ص ۱۰۵.

^{۱۵} پسران (۱۹۹۲)، ص ۱۶۸.

^{۱۶} کورشناس (۱۹۹۰)، ص ۲۲۶.

^{۱۷} آبراهامین (۱۹۸۳)، ص ۲۵۱.

^{۱۸} خاتوند م. ویلیز، «تاریخچه سری اندازی: سرنگونی مصدق نخست‌وزیر ایران، نوامبر ۱۹۵۲ - اوت ۱۹۵۳»، پایگانی تاریخی عملیات سری اندازی، شماره ۲۰۸، مارس ۱۹۵۴.

^{۱۹} من در اینجا از نتایج تورم‌زایی خود واقعه صحبت نکردم. باید توجه داشته به هر صورت، بنا بر ویلیز (یادداشت مورخ) روز ۳۰ مرداد سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) ۵ میلیون دلار بابت هزینه «هواچپ‌های پایان ماه بتایر اطلاعاتی که به کیتلاو توسط مأمور سیا داده شده است» پرداخت شد. به گفته لائو «میزن پول رایج امریکایی که به مناسبت کودتا به بازار سیاه ارز در تهران سرزیر شد به حدی بود که نرخ دلار از صد ریال به زیر پنجاه ریال رسید». نگاه کنید به «نقش آمریکا در بازگرداندن سلسله پهلوی در روز ۱۹ اوت ۱۹۵۳»، ۱۹۶۰، ص ۴۰ (نوشته چاپ نشده کیتلاو به زبان انگلیسی که در مجموعه اسناد آلن فالس در کتابخانه دانشگاه پرینستون نگهداری میشود).

^{۲۰} کاتوزیان (۱۹۸۸)، ص ۲۲۳.

^{۲۱} نقل از کتاب انور خاندانی، ص ۱۶۰.

^{۲۲} بهاربر (۱۹۷۰)، ص ۱۰۷.

^{۲۳} بهاربر، ص ۱۷۵.

^{۲۴} کلاوسون و ساسان‌پور درگزندی شماره ۲۵/۲۴، ص ۲۱۶.

^{۲۵} البته دلیل انحلال برخی از شرکتها یا سرمایه نسبتاً بالا در سال ۱۳۳۰ - مبنای استناد دادخواه - معلوم نشده که ممکن است ناشی از وقایع اقتصادی سال ۱۳۳۹ یعنی کساد و تنزل قیمتها و برخی بلندپروازیهای اقتصادی باشد. اما عدم دسترسی به اطلاعات دقیق مانع هرگونه نتیجه‌گیری است.

^{۲۶} مرکز آمار ایران، «هیجان آماری تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران»، ۱۳۵۵، جدول آماری (۲۹)، صص ۲۱۷-۲۲۲. نقل از انور خاندانی، ص ۱۵۵.

^{۲۷} «هیجان آماری...»، جدولهای ۳۹ و ۳۰ صص ۱۳۲ و ۱۳۳، نقل از انور خاندانی، ص ۱۵۶.

^{۲۸} همان‌جا، جدول ۳- و ۳۱، ص ۱۲۸ نقل از انور خاندانی، ص ۱۶۱.

^{۲۹} همان‌جا، جدول ۳۵، ص ۱۸۱ نقل از انور خاندانی، ص ۱۷۰؛ بهاربر (۱۹۷۱)، ص ۱۹۹.

^{۳۰} همان‌جا، جدول ۲۶، نقل از انور خاندانی، ص ۱۷۰.

^{۳۱} همان‌جا، جدول ۲۵، نقل از انور خاندانی، ص ۱۷۱.

^{۳۶} همان جا، نقل از انورخامنه‌ای، ص ۱۴۱.

^{۳۷} بهاریز (۱۹۷۱)، ص ۱۸۳.

^{۳۸} کاتوزیان (۱۹۸۸)، ص ۳۲۱.

^{۳۹} کلاوسون و ساسانپور، آزادی شماره ۲۵/۲۴، ص ۲۳۳.

^{۴۰} درباره نقد مجدد که می‌خولهد رقم ۱۳۳/۹۷ بیلیون ریال تولید غیر نفتی ناخالص ملی مورد محاسبه افشار را به میلی که هزار ۸۰ بیلیون ریال بیشتر نیست^{۴۱} تقلیل دهد نپرداخته‌ام مجدد برای رسیدن به این رقم از سال ۱۳۳۸ به عقب شروع به محاسبه کرده که بدون دانستن و رعایت مسئولوزی افشار، اعتباری ندارد و چون نسبت به سالهای بعد از ۱۳۳۹ و ترجیحاً ۱۳۳۷ محاسبه‌ای ندارد، رقم مورد دستیابی او نمی‌تواند نشانگر هیچ روندی در سالهای مورد نظر باشد.

* این مقاله در اصل به زبان انگلیسی برای آزادی به رشته تحریر درآمد و سپس به فارسی ترجمه شده است.

Bibliography

- Abrahamian, Ervand (1982) *Iran Between Two Revolutions*, Princeton: Princeton University Press.
- Agah Manuchehr (1958) 'Some Aspects of Economic Development of Modern Iran' D.Phil. Thesis, University of Oxford.
- Bharier Julian (1971) *Economic Development in Iran, 1900-1970*, Oxford: Oxford University Press.
- Clawson, Patrick and Cyrus Sassanpour (1987) 'Adjustment to a Foreign Exchange Shock: Iran 1951-1953', *International Journal for Middle East Studies*, vol. 19, pp. 1-22.
- Dadkhah, Kamran M. (1988) 'The Oil Nationalization Movement, the British Boycott and the Iranian Economy, 1951-1953' in Elie Kedourie and Sylvia Haim (eds), *Essays on the Economic History of the Middle East*, London: Frank Cass, pp. 104-31.
- Dadkhah, Kamran M. (2000) 'Iran's Economic Policy during the Mosaddiq Era', *Journal of Iranian Research and Analysis*, vol. 16, November.
- Elm, Mostafa (1992) *Oil, Power and Principle: Iran's Oil Nationalization and its Aftermath*, Syracuse: Syracuse University Press, pp. 267-75.
- Karshenas, Massoud (1990) *Oil, State and Industrialization in Iran*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Katouzian, Homayoun (1988) 'Oil Boycott and the Political Economy: Musaddiq and the Strategy of Non-Oil Economies' in James A. Bill and Roger Louis *Musaddiq, Iranian Nationalism and Oil*, London: I.B. Tauris, pp. 203-27.
- Kreuger Anne O. (1974) *Foreign Trade Regimes and Economic Development: Turkey*, New York: National Bureau of Economic Research.
- Majd, M. G. (1995) 'The 1951-1953 Oil Nationalization Dispute and the Iranian Economy: A Rejoinder', *Middle Eastern Studies*, 31/3, pp. 449-59.
- Pesaran, M. Hashem (1992) 'The Iranian Exchange Rate Policy and the Black Market for Dollars', *International Journal for Middle East Studies*, 21/1.

مصداق و اقتصاد (۲)

مصداق و راه‌آهن سراسری پیش درآمدی بر تحولات اقتصاد ایران*

احمد سیف

اگر در وارسیدن دیگر جنبه‌های زندگی کم‌کاری و غفلت نکرده باشیم - که این خود جای بحث دارد - بررسی ما از زندگی اقتصادی‌مان در صد سال گذشته، به شدت، ناکافی است. اگر نقطه آغاز کارمان را نهضت مشروطه‌طلبی قرار بدهیم، هنوز و با گذشت نزدیک به صد سال از آن نهضت عظیم، چیز دندان‌گیری نمی‌دانیم. این که یکی آن را دست یخت سفارت انگلیس در تهران می‌ناند و یا دیگری، علل شکست آن را به گردن دو تا و نیمی از «فراطیون» می‌اندازد، هیچ کدام، به گمان من، کار روشنگرانه نمی‌کنند. به همین نحو است بررسی ما از زندگی اقتصادی‌مان به زمانه‌ی سقوط سلسله‌ی قاجاریه و روی کار آمدن سلسله‌ی پهلوی و حتی در دوره‌ی ۵۰ ساله‌ی حکومت آن خاندان. ..

می‌خواهم بر این نکته تأکید کرده باشم که در واریسی تحولات تاریخی و اقتصادی کشورمان، گذشته از اختلاف در دیدگاه - که اتفاقاً برای رسیدن به حقیقت بسیار مفید است - هنوز بر سر واقعیت این تحولات به توافقی منطقی در میان خود نرسیده‌ایم. یعنی، بخش عمده‌ی از علل اختلاف نظرهای‌مان نه بر سر تحلیل‌های متفاوت از یک واقعیت، بلکه به راستی، نتیجه تحلیل‌های متفاوت از «واقعیت‌های متفاوت» است و این است که کارمان را به راستی زار می‌کند. ..

پیش از آن [مشروطیت] البته، استبداد صغیر محمدعلی شاهی را داشتیم و کم‌تر از ۲ دهه بعد استبداد رضاشاهی را که از خاکستر نظام مشروطه سربرآورد، یعنی دیگر بار، بر سر جای نخست بازگشتیم. به عبارت دیگر، با ظاهری متفاوت، به روزگار فتحعلی شاه برگشتیم. اکنون دیگر کراوات هم می‌زدیم و کلاه پهلوی هم به سرمان گذاشته بودند البته یک تفاوت عمده و اساسی وجود داشته اگر به زمانه‌ی آن مستبد ریش بلند کوتاه عقل، قساتون نداشتیم، حکومت خودکامه‌ی رضاشاه بنایش را بر قانون شکنی گذاشته یعنی در این زمان، قانون اساسی داریم ولی به آن عمل نمی‌شود، بگیر و ببندها به جای خود، مال و جان مردم نیز در امان نبود. ضبط اراضی و دهات به زمانه‌ی رضاشاه مسأله‌ای نیست که بر سر آن بحث و جدلی باشد. به همین دلیل است که از تالیفات متعدد که بکنریم، نه در عرصه‌ی سیاست قدمی به جلو برمی‌داریم و نه در عرصه‌ی اقتصاد.

... در این تردیدی نیست که در حول و حوش سوم اسفند ۱۳۹۹، شیوه‌ای ملوک‌الطوایفی بر کشور حاکم بود. بعید نیست در شماری از آن اغتشاشات، حفظ و حفاظت از منافع خارجی هم دخیل بوده باشد. ولی با کودتای سوم اسفند و به قدرت رسیدن رضاخان، این اغتشاشات به شدیدترین حالت سرکوب می‌شوند. ولی پی‌آمد این «موفقیت» حاکمیت قانون نیست. حکومتی پاسخگو به مردم به جای حکومت پیشین نمی‌نشیند. آن چه «امنیت» نامیده می‌شود، به واقع، ترس همگانی از سرکوب است و این ترس ملی شده و سراسری به خصوص در شرایطی که با قانون ستیزی خصلت‌بندی می‌شود بهترین زمینه برای به هرز رفتن قابلیت‌ها و امکانات است. گذشته از سرکوب شورشیان، حذف روشنفکران و سیاستمداران و حتی اندیشمندان نیز در دستور کار حکومت قرار می‌گیرد. مصدق و مستوفی و مدرس - به عنوان نمونه - خانه‌نشین می‌شوند (مدتی بعد حکومت حتی به ترور ناچوانمردانه مدرس متوسل می‌شود).

حکومت «اصلاح‌طلب» رضاشاه نه فقط به ریشه‌های اغتشاشات کار ندارد بلکه با سیاست‌هایی که در پیش می‌گیرد آن مصائب را تعمیق نیز می‌بخشد. به عنوان مثال اصلاح مالیه، به خصوص به شیوه‌ای که انجام می‌گیرد - یعنی با افزودن بر مالیات‌های غیر مستقیم - نتیجه‌ای غیر از فقر افزایی ندارد. به جای رسیدگی به آموزش و بهداشت و اقتصاد مملکت، بخش اعظم بودجه‌ی دولتی صرف قشون می‌شود که اگر چه برای «امنیت» لازم است ولی به واقع کاربرد اصلی‌اش سراسری کردن ترس است. برای بهبود زندگی روستاییان که بخش اعظم جمعیت‌اند اقدامی صورت نمی‌گیرد، اگر چه مالیات‌های غیرمستقیم، بار اضافی می‌شود بر امکانات محدود این جماعت کثیرالعدد با این همه، با پرداختن به ظواهر، ادعای «تجددطلبی» نیز هست. این تجددخواهی چون بی‌ریشه و فلأبی است، به صورت شیوه‌ی نوین حکومت کردن در نمی‌آید بلکه مدتی بعد به صورت کلاه پهلوی و لباس متحدالشکل (برای مردان) و برکشیدن اجباری حجاب از زنان که هم چنان فاقد هر گونه‌ی حق و حقوق اجتماعی هستند، جلوه‌گر می‌شود.

... یکی از افتخارات رضاشاه، ساختن راه‌آهن سراسری ایران است که از مالیات انحصار قند و شکر تأمین مالی شد. وقتی در همین پروژه کمی دقیق می‌شویم، احتمالاً به نتیجه متفاوتی خواهیم رسید. در همان سال‌ها دکتر مصدق که نماینده‌ی مجلس بود به تفصیل در خصوص «غیراقتصادی» بودن آن سخن گفت و ادله و شواهدش را ارائه داد ولی این احتمالاً درست است که با همه‌ی ادعاها، تصمیم به احداث این راه نه در تهران، بلکه در لندن اتخاذ شده بود و به همین دلیل، غیرقابل تغییر بود. به گوشه‌هایی از استدلال دکتر مصدق خواهیم پرداخت. البته از جزئیات قرارداد احداث راه‌آهن سراسری سخن نخواهم گفت چون، به گمان من، این و بسیاری قرار و مدار دیگر، حلقه‌هایی بودند از یک زنجیر...

پیش‌تر به اشاره گفتم که برآمن رضاشاه، به معنای قانون‌مند شدن امور در ایران نبود و این در حالی بود که آن چه ایران نیاز داشت، نه جایگزینی یک خودکامه با خودکامه‌های دیگر، بلکه دقیقاً قانون‌مند شدن کارها بود. گذشته از سرکوب خشونت‌بار جنبش‌های مردم (جنگلی‌ها، کلنل پسیان، شورش تبریز، شورش سلماس، شورش مراوه تپه در خراسان، شورش ابراهیم‌خان

در فومن)؛ آن چه که «استقرار امنیت» نامیده می‌شود، به واقع «ملی و سراسری کردن ترس و عدم امنیت» بود ولی لز آن اسفبارتر، برخورد حکومت تازه با انتخابات بود از سویی دولت به «تجددطلبی» تظاهر کرده و انتخابات را تعطیل نمی‌کند از سوی دیگر، انتخاباتی برگزار می‌کند که در آن مردم از حق انتخاب به گسترده‌ترین حالت محروم می‌شوند. برای تکمیل این کمدی - تراژدی، به عیان‌ترین حالت در انتخابات مداخله می‌کند به عنوان نمونه، انتخابات مجلس هفتم نمایش مستحرفه‌ای بود از خودکامگی لجام گسیخته؛ و اگر حافظه‌ام خطا نکند، همان انتخاباتی بود که مرحوم مدرس، نماینده‌ی اول تهران در دوره‌ی ششم، که گویا حتی یک رأی هم نیاورده بود به طعنه برآمد که: «گیرم که هیچ کس به من رأی نداده، بر سر رأی خودم که به خودم داده بودم، چه آمده؟» (نقل به مضمون). نه فقط در بسیاری از حوزه‌ها، آراء «نمایندگان رضاشاهی» از تعداد جمعیت واجدالشرايط بیش‌تر بود بلکه در شماری از حوزه‌ها، شماره‌ی آراء از کل جمعیت حوزه‌ی انتخابیه هم بیش‌تر شد. نماینده‌ی اول تهران، شیخ حسین طهرانی نزدیک به ۵۰ هزار رأی آورد. جمعیت تهران ولی کمتر از ۲۵۰ هزار نفر بود که نیمی از آن زنان بودند بدون حق رأی، و براساس آمارهای دولتی در همان موقع، نزدیک به ۴۰ درصد هم کمتر از ۲۱ سال سن داشتند که نمی‌توانستند در انتخابات شرکت نمایند به علاوه، خارجیان مقیم تهران و بی‌خانمان‌ها نیز کم نبودند. با احتساب همه‌ی این موارد، به ظن غالب، تعداد افراد واجدالشرايط به دشواری به ۵۰ هزار نفر می‌رسد که به ادعای دولت، نه فقط ۱۰۰ درصد کسان در انتخابات شرکت کرده بودند بلکه همگان نیز به نامزد دولتی رأی داده بودند! حاجی تقی وهابزاده از اردبیل که به روایتی ۳۰ هزار تن و به روایت دیگر، ۴۰ هزار تن جمعیت داشت با ۳۶۶۳۶ رأی نماینده شد نمایندگان یارفروش، دلاگر و شریعتزاده با ۲۲۸۸۴ و ۳۲۸۴۱ رأی وکیل شدند در حالی که جمعیت یارفروش در آن موقع تنها ۲۰ هزار نفر بود. تقه‌الاسلام بروجردی از بروجرد که ۳۰ هزار نفر جمعیت داشت با ۲۵۲۵۹ رأی به نمایندگی رسید. از ساری که جمعیتش تنها ۱۰ هزار تن بود، عمادی نامی با ۲۲۷۴۲ رأی به وکالت رسید، آرای وکیل ساوه، دو برابر جمعیت شهر ساوه بود^۱ با اشاره به این دست مداخله‌ها، می‌خواهم بر این نکته انگشت بگذارم که مشکل جوامعی چون ایران، در وهله‌ی اول آماده نبودن شرایط عینی برای تحول و دگرگونی اساسی نبود. همان جریان‌هایی که به این صورت گسترده، اما مضحک، در انتخابات مداخله می‌کردند، می‌توانستند - اگر می‌خواستند - از امکانات و قدرت خویش برای انجام صحیح انتخابات استفاده نمایند.

به نظر من، نه فقط در این دوره با تجددطلبی سطحی و قلابی روبرو هستیم بلکه، «ناسیونالیسم» رضاشاهی نیز از نوع ویژه‌ای بود که با سلطه‌ی امپریالیستی تناسقی نداشت. یعنی، نه فقط تجددطلبی واقعی نبود، بلکه هم‌خوان با آن با ناسیونالیسم قلابی نیز مواجه هستیم که مکمل تجددطلبی قلابی است. در این میان، تکلیف تحول اقتصادی نیز روشن می‌شود ...